

زنده باد ۸ مارس، نابود باد هر گونه ستم و تبعیض علیه زنان ۳



انقلاب اجتماعی و رهایی زن

با تمام پیشرفتی که بشریت در تاریخ هزاران ساله خود داشته و دارد، تاریخ واقعی انسان هنوز آغاز نشده است. بر آنچه که تاکنون رخ داده صرفاً می‌توان مقدمه، یا پیش‌تاریخ انسان نام نهاد. چرا که هنوز ضرورت‌هایی کور و قدرت‌های بیگانه و مسلط بر انسان‌ها هستند که همچون قوانین جبری خارج از کنترل انسان، سرنوشت و مقدرات انسان‌ها را تعیین می‌کنند.

تاریخ واقعی انسان زمانی گشوده و آغاز خواهد شد که انسان نه فقط قوانین کوری که اکنون زندگی اجتماعی او را تعیین می‌کنند، با شناخت و آگاهی تحت فرمانروایی خود درآورد، بلکه خود را از قید قدرت‌های سلطه‌گر اجتماعی که او را به اسارت گرفته‌اند برهاند، به عنوان انسانی آزاد و آگاه، کنترل مناسبات اجتماعی خود را در دست بگیرد و آگاهانه تاریخ انسانی خود را بسازد.

چند هزار سال از تاریخ بشریت با انقیاد گروهی از انسان‌ها توسط گروهی دیگر، با اسارت، بردگی، ستم، استثمار، تبعیض، نابرابری، جنگ و کشتار و حاکمیت قانون جنگل سپری شده است. این تاریخی با سیمای راستین انسانی نیست و نشان می‌دهد که بشریت هنوز به طور کامل از عالم حیوانی فاصله نگرفته

در صفحه ۵

بن‌بست در سیاست خارجی، چرا و چگونه؟

"سیاست خارجی هر دولتی، پیوندی ناگسستنی با سیاست داخلی آن دارد. به بیانی دقیق‌تر، سیاست خارجی، ادامه و بسط سیاست داخلی یک دولت به ورای مرزهای آن کشور و مناسبات با دولت‌ها و کشورهای دیگر است. لذا این سیاست داخلی‌ست که خصلت سیاست خارجی و اهداف آن را تعیین می‌کند" (نشریه کار شماره ۶۱۸ وظایف فوری انقلاب اجتماعی - سیاست خارجی حکومت شورایی).

در تعیین سیاست خارجی حکومت اسلامی، مانند دیگر دولت‌های سرمایه‌داری، منافع بورژوازی حاکم نقشی اساسی ایفا می‌کند. منافع طبقه‌ای که قدرت سیاسی را در دست خود گرفته و برای حفظ این قدرت و حراست از نظم کنونی، آماده است تا دست به هر جنایتی بزند.

از همین زاویه است که اختلافات و با اتحادهای جمهوری اسلامی با دولت‌های گوناگون نیز قابل درک می‌گردند. جنگ ایران و عراق یک نمونه‌ی روشن برای کارگران و زحمتکشان ایران است، جنگی که بر سر جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای طبقات حاکم بر دو کشور و یا به عبارت دقیق‌تر منافع که این جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای برای هر کدام از آن‌ها داشت، به راه افتاد و نتایج آن جنگ نیز بر همگان آشکار است. حکومت اسلامی اگرچه نتوانست از جنگ پیروز بیرون بیاید، اما در عوض توانست در عرصه‌ی سیاست داخلی و در پناه جنگ با دشمن خارجی، انقلاب را با شکست کامل روبرو سازد. جمهوری اسلامی با نابودی دستاوردهای انقلاب و از بین بردن تمامی آزادی‌هایی که در نتیجه‌ی قیام توده‌ای بوجود آمده بود، دست به قتل عام و حشیانه‌ی مخالفین، از جمله کمونیست‌ها زد و این همه از جمله "برکات" جنگ برای خمینی جلا بود.

از سوی دیگر سیاست خارجی نیز می‌تواند نتایج به‌همراه آورد که این نتایج به‌نوبه‌ی خود بر سیاست‌های داخلی اثرگذار باشند. وضعیت کنونی جمهوری اسلامی هم یک نمونه‌ی روشن از این اثرگذاری است. بازتاب شکست سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی از سویی در اثر عواملی همچون تشدید تحریم‌های اقتصادی منجر به تشدید بحران اقتصادی شده و از سوی دیگر ناتوانی حکومت در پیشبرد اهداف طبقه‌ی حاکم در سیاست خارجی بر بحران داخلی حاکمیت نیز افزوده است. بیهوده نیست که خامنه‌ای در راستای توجیه شکست‌های حکومت در عرصه سیاست خارجی و در طی کمتر از ده روز در دو سخنرانی جداگانه به‌طور مفصل به

زنده باد کمون! زنده باد حکومت شوراهای! پیرامون سرنگونی جمهوری اسلامی و مختصات حکومت آترناتیو

در صفحه ۷



ادامه‌ی ناگزیر انقلاب تونس

در صفحه ۱۳

جمهوری اسلامی مسئول مرگ کولبران است

در صفحه ۱۴

کناره‌گیری نماینده‌ی خدا در واتیکان

در صفحه ۱۴

جمهوری اسلامی و دخالت گری اش در بیرون از مرزها

یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی دخالت آشکار و موثر این رژیم در بیرون از مرزهای ایران است. این سیاست رژیم، از همان نخستین روزهای شکل‌گیری جمهوری اسلامی تحت عنوان صدور انقلاب شروع شد و تا به امروز نیز به شکل‌های مختلف از سازماندهی دسته‌های تروریست گرفته تا کمک مستقیم مالی، نظامی و تسلیحاتی به نیروهای واپس‌گرای اسلامی در سطح منطقه و پاره‌ای از کشورهای آفریقایی همچنان ادامه دارد.

مداخلات پنهان و آشکار جمهوری اسلامی در بیرون از مرزهای ایران دیگر بر کسی پوشیده نیست. انتشار اسناد و مدارک این دخالت‌گری

در صفحه ۱۰

جایگاه زنان در ساعت شماطه دار سرمایه‌داری ۱۱

ستون مباحثات

در صفحه ۲

بن‌بست در سیاست خارجی، چرا و چگونه؟

مساله مذاکره با آمریکا پرداخت. بار اول و در پی پیشنهاد جو بایدن معاون باراک اوباما برای مذاکره مستقیم که واکنش‌های مثبت صالحی وزیر خارجه و احمدی‌نژاد نسبت به سخنان جو بایدن را به‌دنبال داشت و بار دوم زمانی که خامنه‌ای شکست مذاکرات گروه ۵ بعلاوه ۱ با ایران را در قزاقستان پیش از آغاز آن جار زد. شکست پی‌درپی در سیاست‌های خارجی و ناتوانی حکومت در این عرصه، به‌نوعی بازتاب دهنده‌ی بحران فراگیر رژیم نیز می‌باشد، بحرانی که قدرت مانور رژیم را در بسیاری از موارد محدود کرده و آن را به چالش‌هایی عمیق همچون تضادهای درونی حکومت - که شاهد آن هستیم - کشانده است.

با این مقدمه نگاهی خواهیم داشت به برخی از تحولات روزهای اخیر. روز ۲۷ بهمن، روزنامه "واشنگتن پست" مصاحبه‌ای با "بان گی‌مون" دبیرکل سازمان ملل انتشار داد. وی در این مصاحبه خواستار برخورد جدی‌تر سازمان ملل و شورای امنیت با ایران در ارتباط با برنامه هسته‌ای شد و از احتمال استفاده ایران از مذاکره برای خرید زمان و سرپوشی برای ساخت بمب اتمی صحبت کرد، وی گفت: "نباید زمان بسیار بیشتری به ایرانی‌ها بدهیم و نباید وقت را تلف کنیم چرا که دیدیم در مورد کره شمالی چه اتفاقی افتاد." این مصاحبه واکنش مقامات ایرانی همچون صالحی و خزاعی را به‌دنبال آورد. خزاعی نماینده ایران در سازمان ملل طی نامه‌ای رسمی به دبیرکل خواستار رعایت اصول بیطرفی از سوی وی شد. این مصاحبه درست یک روز بعد از بازگشت هیات آژانس بین‌المللی از تهران انتشار یافت. روز ۲۶ بهمن "هرمان ناکارتس" رئیس هیات گروه مذاکره کننده آژانس در مذاکره با ایران در بازگشت از تهران و در وین از بی‌نتیجه بودن مذاکرات ایران و آژانس خبر داده بود. مذاکرات آن‌قدر بی‌پرده بود که حتا زمانی برای برگزاری دور بعدی مشخص نگردید!

روز ۲۸ بهمن اما خامنه‌ای بار دیگر و این بار در جمع گروهی که از تبریز به دیدار وی آمده بودند، مساله مذاکره با آمریکا را پیش کشید که پاسخ حکومت بود به مصاحبه دبیرکل سازمان ملل و بن‌بست در مذاکره با آژانس. مصاحبه و بن‌بستی که نشان‌گر نه تنها ادامه‌ی بحران کنونی و شکست مذاکرات آتی در قزاقستان خواهد بود که حکایت از تشدید فشار بر ایران در آینده داشتند، همان‌گونه که در مصاحبه دبیرکل نیز کاملاً آشکار بود. واقعیت این است که در سال ۲۰۱۲ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ۹ بار با ایران مذاکره داشت و گروه ۵ بعلاوه یک نیز در همان سال ۳ دور گفتگو با ایران را در کشورهای گوناگون انجام داد، اما حاصل تمامی این مذاکرات به‌معنای کامل هیچ بوده است، همان‌طور که در گزارش منتشره از سوی آژانس در روز ۳ اسفند نیز بر بی‌نتیجه بودن مذاکرات سال گذشته تاکید گردید. گزارش آژانس در روز

نشانه‌هایی دانستند که اگر بروز کند می‌تواند نشان دهنده حسن نیت دولتمردان آمریکایی باشد." این خواست‌ها به این معناست که دولت آمریکا نه تنها باید حکومت اسلامی ایران را بپذیرد و نه تنها از هر گونه حمایت از مخالفین حکومت باید دست بکشد، که مهم‌تر از همه باید به منافع بورژوازی حاکم بر ایران در منطقه احترام بگذارد و سهم آن را نیز در بهره‌برداری از سود سرشاری که کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری از منطقه می‌برند در نظر بگیرد. این همان موضوعی است که در سخنان جعفری فرمانده سپاه پاسداران در روز ۴ اسفند نیز انعکاس یافته، وقتی که وی می‌گوید: "دشمنان ما برآوردها و الگوهای رفتاریشان را بر اساس واقعیت‌های موجود و قدرت جمهوری اسلامی ایران اصلاح کنند و خط ارباب و تهدید را کنار بگذارند".

موضوعی که اساس اختلاف طبقات حاکم در این کشورها می‌باشد. موضوعی که در زمان شاه به‌گونه‌ای پذیرفته شده بود، اما در زمان حکومت اسلامی به محل اختلاف بین حکومت‌های ایران و عراق مبدل گردید که حاصل آن جنگی ۸ ساله بود، و پس از آن نیز هرگز از سوی کشورهای امپریالیستی با توجه به تغییراتی که در چهره‌ی سیاسی منطقه بوجود آمد، مورد قبول واقع نشده و بدون هیچ گونه تردیدی مورد قبول واقع نخواهد شد. امروز نه تنها کشورهای امپریالیستی بلکه دیگر بازیگران مهم منطقه همچون عربستان سعودی نیز به‌هیچ عنوان زیر بار گسترش نفوذ و نقش ایران در منطقه نمی‌روند. بنابر این اختلاف اصلی بین دولت‌های آمریکا و متحدانش با ایران ادامه خواهد داشت و تنها راه حل آن پاک شدن صورت مساله است. بدین‌ترتیب یا باید بورژوازی حاکم بر ایران از این خواست خود عقب‌نشینی بکند که در آن صورت، با توجه به بحران داخلی و ناتوانی رژیم برای برون آمدن از بحران، بر تضادهای کنونی افزوده شده و به‌ویژه حکومت با باورهای ایدئولوژیک خود که حاکمیت‌اش را بر آن استوار ساخته در تضاد خواهد افتاد و باید برای آن فکری اساسی بکند یا این که با ادامه‌ی روند جاری، به موازات رشد بحران داخلی و فراگیری که هم اکنون جمهوری اسلامی با آن درگیر است، تضادها و اختلافات خارجی بیش از این رشد خواهند کرد. در این صورت اگر جمهوری اسلامی پیروز میدان نباشد حداقل انتظارش این است که "برکاتی" از این همه درگیری با دولت آمریکا و متحدانش نصیب‌اش شده و با توسل به بحران خارجی، حکومت خفقان و سرکوب و کشتار را تداوم بخشد و این را البته تنها راه بقای خود می‌بیند. حکومتی که تمامی سیاست‌های اقتصادی‌اش به فاجعه انجامیده، حکومتی که با نارضایتی طبقات و افسار گوناگون جامعه روبروست، حکومتی که تنها با زور و خفقان به بقای خود امیدوار است، راه چاره‌ی دیگری هم ندارد.

همچنین آمدن به پای مذاکره به صورت جدی و به قول خامنه‌ای "بده بستان"، یک سر آن نیز همکاری بیشتر با آژانس است که آن هم برای رژیم دشواری‌هایی در پی خواهد داشت. با آنچه گفته شد، هدف و طرف منازعه از مذاکرات روشن می‌گردد. از طرفی دولت آمریکا با آمدن پای مذاکره با علم به این که جمهوری

۳ اسفند و درست ۵ روز قبل از آغاز مذاکرات در قزاقستان، پیام بسیار بدی برای مذاکرات بود. گزارشی که براساس آن بر تقویت احتمال ابعاد نظامی برنامه هسته‌ای ایران - با تکیه بر فعالیت‌های پارچین که از نظر آژانس وجود یک مخزن بزرگ مواد منفجره که برای آزمایشات هسته‌ای کاربرد دارد اثبات شده است - تاکید گردیده بود. این گزارش حاوی نکات منفی دیگری نیز برای ایران بود که همگی از عدم همکاری ایران با قطعنامه‌های آژانس و موارد دیگر حکایت می‌کرد، از جمله ممانعت ایران در بازرسی از راکتور آب سنگین و نمونه‌برداری از آب‌های سنگین ذخیره شده، افزایش تعداد سانتریفیوژها، نصب نسل جدید و پیشرفته‌تر سانتریفیوژ و نیز عدم اجرای پروتکل الحاقی که از نظر آژانس برای "راستی آزمایی" برنامه‌های هسته‌ای ایران ضروری می‌باشد.

در چنین شرایطی بود که گروه ۵ بعلاوه یک مذاکراتی را که شکست‌اش از پیش آشکار بود روز ۸ اسفند در قزاقستان با ایران برگزار کرد. پیش از این نیز اعلام شده بود که گروه ۵ بعلاوه یک، پیشنهاد خارق‌العاده‌ای برای ایران ندارد. پیشنهاد عملی این گروه برای ایران تعطیلی سایت هسته‌ای "فردو" در برابر لغو تحریم طلا و فلزات گرانبها بود. تحریمی که آمریکا تنها یک ماه قبل و اتحادیه اروپا ۴ ماه قبل‌تر آن را به اجرا گذاشته بودند. اما مشخص بود که این پیشنهاد پاسخی به خواست‌های ایران نداده و پذیرش این خواست (بهرغم آن‌که در محدوده‌ای امکان دور زدن تحریم‌ها را برای ایران ایجاد می‌کرد) تنها یک شکست برای دولت ایران می‌باشد. همان‌طور که پیش از این نیز پیشنهادات مشابهی را ایران رد کرده بود، مانند مذاکرات خرداد ماه سال گذشته در بغداد که این گروه پیشنهاد لغو تحریم قطعات هواپیما و تحویل سوخت مورد نیاز راکتور تهران در ازای تعلیق غنی‌سازی ۲۰ درصدی و خارج کردن اورانیوم ۲۰ درصدی موجود در ایران را داده بود. اما این که چرا پذیرش پیشنهاداتی این‌چنینی تنها یک شکست برای ایران می‌باشد را می‌توان آشکارا در سخنان خامنه‌ای دید.

خامنه‌ای در سخنرانی خود در روز ۲۸ بهمن هدف اصلی مذاکرات را تسلیم کردن ایران دانست و برداشته شدن تحریم‌ها را دروغ و فریبکاری آمریکایی‌ها خواند. وی گفت: "انها می‌خواهند به ملت‌های مسلمان و سربرافراشته منطقه، نشان دهند که جمهوری اسلامی ایران هم با همه سرسختی و ایستادگی، عاقبت پای میز مذاکره و مصالحه آمد." به عبارت دیگر خامنه‌ای می‌گوید اگر وارد مذاکره و مصالحه با آمریکا شویم، آن‌گاه نفوذ مان را بر نیروهای اسلامی که امروز در ورای مرزهای کشور از آن‌ها به‌عنوان اهرم فشار بر آمریکا و متحدانش استفاده می‌کنیم از دست خواهیم داد. وی در سخنان خود خواست‌های حکومت اسلامی از کشورهای غربی را فرموله نمود که در گزارش خبرگزاری ایسنا چنین آمده است: "آیت‌الله خامنه‌ای، خودداری آمریکا از زورگویی و شرارت، احترام گذاشتن به حقوق ملت ایران، عدم دخالت در امور داخلی ایران که در حمایت از فتنه‌گران ۸۸ کاملاً آشکار بود و پرهیز از آتش افروزی در منطقه را از جمله



زنده باد ۸ مارس، نابود باد هر گونه ستم و تبعیض علیه زنان

هشت مارس روز جهانی زن، روز مبارزه علیه هر گونه ستم، تبعیض و نابرابری جنسی است. هشت مارس روز خروش و جوشش زنانی است که رنج دوران را بر چهره دارند. روزی که غریو فریاد "رهایی زن ممکن است" جهان را تسخیر می‌کند. روزی که در کنار دردها و رنج‌ها، طعم شیرین پیروزی را مزه مزه می‌کنیم، آن‌هم در فضایی که از هیاهو و پایکوبی‌مان به وجد آمده است. بگذار در کنار هم و دست در دستمان یکنیگر، بار دیگر فریاد بزنیم: "زنده باد ۸ مارس، نابود باد هر گونه ستم و تبعیض علیه زنان" و این‌گونه گرامی بدریم راه و مبارزات زنانی را که در طول تاریخ برای رهایی زن و پایان دادن به تمامی نابرابری‌ها جنسی، قهرمانانه به پای آرمان‌هایشان ایستادند.

زنان مبارز ایران! زنان کارگر و ستم‌دیده!

شما در زیر چکمه‌های خونین حکومتی زندگی می‌کنید که می‌توان آن را یکی از ضدزنان‌ترین حکومت‌های تاریخ معاصر نامید. آن‌هم در دنیایی که روز به روز در برابر عظمت و توان شما بیشتر سر خم می‌کند. دنیایی که در آن بیش از پیش برابری زن و مرد به یک شعار همگانی تبدیل شده است. فریاد برابری زن و مرد آن‌چنان طنین افکنده که دیگر کسی را یارای ابراز مخالفت با این شعار نیست، و این تنها کودن‌ترین بازماندگان قرون سپری شده هستند که هنوز در تفکر پوسیده‌ی خود دست‌وپا می‌زنند و زن را نه یک انسان که چیزی در حد برده‌ی جنسی مرد می‌نامند، آن‌هم با تکیه بر باورهای خرافاتی و قوانینی که مانند خودشان بازمانده از قرون سپری شده‌ی تاریخ هستند.

آن‌ها مزورانه از مقام زن در اسلام می‌گویند و از این که پایه و اساس خانواده با زن است، اما وقتی که پای بدبختی‌ترین حقوق یک مادر مانند سرپرستی کودک به‌میان می‌آید، قوانین اسلامی به جلو آمده، فریاد "واسلاما" بلند می‌شود و با وقاحت تمام می‌گویند: "نه! سرپرستی کودک متعلق به پدر است، اگر پدر نبود پدر بزرگ، اگر پدر بزرگ نبود عمو" و این‌گونه است که معنای واقعی "پایه و اساس خانواده زن است" آشکار می‌گردد، زنانی که حقی برای سرپرستی کودکان خود ندارند. از محدودیت جنسی برای زنان به عنوان افتخار و نتیجه‌ی مقام بالای زن در اسلام یاد می‌کنند!! اما هرگز حاضر نمی‌شوند این افتخار را به گردن مردان نیز آویزان کرده و آن‌ها را از ازدواج دوم و سوم و چهارم و گرفتن زن‌های صیغه‌ای محروم کنند. وقتی صحبت از حق مسافرت می‌شود، حتماً با وقاحت از ضرورت اجازه داشتن زن تا سن ۴۰ سال از همسر یا پدر برای مسافرت، به‌منظور جلوگیری از فساد زنان در خارج از کشور سخن می‌رانند، اما معلوم نیست که چرا حق مسافرت برای مردان، مردانی که در اسلام دارای آزادی جنسی هستند، منشا فساد نمی‌تواند باشد!! حکومتی که زنان، را به بند و زنجیر کشیده و با بهره‌گیری بیشتر از قوانین اسلامی تنها محدودیت‌های بیشتر را بر آن‌ها اعمال می‌کند که تشدید آفات جنسیتی در دانشگاه‌ها که دختران را از بسیاری از رشته‌های دانشگاهی محروم ساخته یکی از این سیاست‌هاست.

زنان مبارز ایران! زنان کارگر و ستم‌دیده!

رهایی زن و برابری زن و مرد ممکن است، اما این برابری زمانی به شکلی همه‌جانبه تحقق پیدا می‌کند که کارگر نیز آزاد شود. تا وقتی که مناسبات طبقاتی حاکم است و تا زمانی که این مناسبات مانع رشد آزادانه‌ی انسان‌ها و تکامل فکری و جسمی آن‌ها می‌گردد، نمی‌توان از برابری واقعی و به طریق اولی از آزادی و رهایی زن سخن گفت.

نابرابری زن و مرد محصول مناسبات طبقاتی می‌باشد و جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌عنوان شکلی از مناسبات طبقاتی، به این نابرابری اشکال نوینی بخشید. سرمایه‌داری نه تنها زنان را با دستمزدهایی به‌مراتب کمتر از مردان به‌کار گرفت که با تحمیل کارخانگی به زنان، و در واقع کاهش ساعات استراحت آن‌ها، مانعی افزون بر مردان، بر سر راه رشد فکری و جسمی زنان فراهم آورد و این‌گونه شرایط را برای قرارگرفتن آن‌ها در جایگاهی به‌مراتب پایین‌تر از مردان و اعمال انواع گوناگون ستم بر آنان مهیا نمود، از خشونت خانوادگی تا خشونت اجتماعی، از خشونت و سوءاستفاده جنسی تا بردگی جنسی، از پست و حقیر شمردن تا کشتن به جرم دوست داشتن و عشق ورزیدن. شرایطی که عدم استقلال اقتصادی زنان و موقعیت برتر اقتصادی و اجتماعی مردان، موجب تشدید آن گردید.

اگرچه مبارزه برای برابری زن و مرد هرگز به انقلاب اجتماعی منوط نمی‌شود و در هر شرایطی این مبارزه برای زنان و بر سر خواست‌های مشخص جریان دارد، اما در کنار مبارزه برای برابری حقوق، سیاسی، اجتماعی زن و مرد در جامعه‌ی سرمایه‌داری، همان‌قدر که برای یک کارگر مرد شرط اصلی رهایی در نابودی نظام سرمایه‌داری و انقلاب اجتماعی است، برای یک کارگر زن نیز شرط اصلی رهایی همان می‌باشد. همان‌طور که برای یک معلم زن، یک پرستار زن و یا دیگر زنان زحمتکش و ستم‌دیده‌ی جامعه هم‌چون زنان خانهدار در خانواده‌های کارگر و زحمتکش، این مسأله‌ای حیاتی است.

زنان مبارز ایران! زنان کارگر و ستم‌دیده!

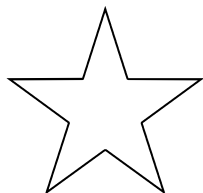
کمونیست‌ها همواره پیگیرترین مدافعان برابری زن و مرد بوده‌اند و سازمان ما، بعنوان یک سازمان کمونیست مدافع پیگیر آزادی و برابری زن و مرد در تمامی عرصه‌ها می‌باشد و این را در برنامه‌های خود نیز بازتاب داده است. سازمان ما که برای یک جامعه‌ی سوسیالیستی مبارزه می‌کند، معتقد است که تنها با یک انقلاب اجتماعی می‌توان به برابری بین زن و مرد و رهایی زن به‌طور واقعی و

بن‌بست در سیاست خارجی، چرا و چگونه؟

اسلامی در شرایطی نیست که پیشنهادی طرف مقابل را بپذیرد، سعی می‌کند جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر منزوی کرده و به اجماع بیشتری برای پیش‌برد سیاست‌های خود در نهادهای بین‌المللی دست یابد. از سوی دیگر جمهوری اسلامی نیز سعی می‌کند با آمدن به پای مذاکره و گاه حتا اتخاذ ابتکارات دیپلماتیک، حالت جنگ و صلح کنونی را حفظ کرده و تا آن‌جا که می‌تواند در برابر سیاست آمریکا برای اجماع بر سر چگونگی برخورد با حکومت ایران دست‌انداز ایجاد کند. نمایش مذاکرات گروه ۵ بعلاوه یک با ایران در قزاقستان گویای واضح این اهداف بود، مذاکراتی که هیچ‌کس در جدی نبودن آن شکی به دل راه نداد.

در حالی که در سال‌های گذشته، در پی تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان و عراق، که به کنار رفتن طالبان و صدام دو دشمن جمهوری اسلامی منجر گردید، و عدم وجود یک دولت مقتدر مرکزی در این کشورها، جمهوری اسلامی از موقعیت بهتری در منطقه برخوردار شده بود، موقعیتی که بر جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای رژیم افزود، اما اکنون و در پی تحولات منطقه‌ای همچون بحران سوریه، شکست‌های دیپلماتیک، انزوای سیاسی در جهان و منطقه و نیز عمیق‌تر شدن بحران‌های درونی حاکمیت، حکومت اسلامی در موقعیت ضعیف‌تری قرار گرفته است. در این شرایط آمریکا در تلاش است تا فشار بین‌المللی بیشتری را بر آن وارد کرده و حلقه محاصره را تنگتر نماید. در یک چنین اوضاعی، تشدید بحران در سیاست خارجی، به‌نوبه‌ی خود تاثیر منفی خود را بر دیگر بحران‌هایی که رژیم با آن درگیر است، گذاشته و شرایط وخیم‌تری را برای حکومت رقم می‌زند.

بن‌بست در سیاست خارجی رژیم محصول چنین شرایطی است. اما این تنها در سیاست خارجی نیست که رژیم با بن‌بست روبرو شده است، در عرصه‌ی اقتصاد نیز سیاست‌های رژیم با بن‌بست و شکست کامل روبرو شده‌اند. فقر، بیکاری و نابسامانی‌های اجتماعی بیداد می‌کنند. نارضایتی انباشته‌شده‌ی توده‌ها مانند بشکه‌ی باروتی است که هر آینه ممکن است منفجر گردد و مسکن‌هایی را که رژیم به جامعه تزریق می‌کند تنها می‌توانند ساعت انفجار را به تاخیر اندازند. رژیم پاسخی به اعتراضات کارگران گرسنه ندارد و روزانه شاهد افزایش اعتراضات آن‌ها هستیم. در نتیجه‌ی چنین شرایطی، رشد تضادهای درونی حاکمیت حالت انفجاری به‌خود گرفته است و بن‌بست رژیم در مقابله با بحران‌های فراگیری که امروز در آن غوطه‌ور است نشان می‌دهد که حکومت اسلامی راهی برای برون رفت از بحران ندارد.



زنده باد ۸ مارس، نابود باد هر گونه ستم و تبعیض علیه زنان

اصولی تحقق بخشید. سازمان ما بر این عقیده است که اولین شرط یک انقلاب اجتماعی موفق در ایران، برپایی حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان است که از جمله وظایف فوری این حکومت پایان دادن به هرگونه تبعیض، ستم و نابرابری جنسی و تحقق بی قید و شرط و کامل حقوق سیاسی و اجتماعی زن و مرد است. در برنامه سازمان ما آمده است تمام قوانین و مقررات ارتجاعی مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یک جانبه، تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جدا سازی زن و مرد در موسسات و مراکز عمومی و تمام مقررات و اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار و غیره باید به فوریت ملغا شوند. هرگونه فشار، تحقیر، اجبار، اذیت و آزار و خشونت علیه زنان در محیط خانواده ممنوع گردد و مجازات شدیدی در مورد نقض آن‌ها اعمال گردد.

مزد برابر در ازای کار برابر، برابری حقوق زن و مرد در امر طلاق، ارث و تکفل اولاد، حق زنان در انتخاب پوشش، حق سقط جنین بدون قید و شرط، آزادی زن در انتخاب همسر و مصون ماندن زندگی خصوصی زن از هرگونه تعرض، نیز از جمله مواردی است که باید به فوریت به مرحله اجرا درآید.

زنان مبارز ایران! زنان کارگر و ستم‌دیده!

سازمان فدائیان (اقلیت) متعلق به تمامی زنان کارگر، زحمتکش و مبارزیست که برای انقلاب اجتماعی مبارزه می‌کنند، از همین‌رو با پیوستن به صفوف سازمان، به مبارزه برای برابری و رهایی زنان نیرویی بیش از گذشته بخشید.

ما فرا رسیدن هشت مارس روز جهانی زن را با قلبی سرخ و گل‌هایی به رنگ فردا، به تمامی زنان آگاه و مبارز، به تمامی زنان کارگر و ستم‌دیده‌ی ایران و جهان تبریک می‌گوییم. ما روزی را آرزو مندیم و برای آن تا آخرین نفس پیکار می‌کنیم که دست در دستان یکدیگر رهایی زنان و برابری واقعی و کامل زن و مرد را در سرزمینی به وسعت جهان جشن بگیریم.

زنده باد ۸ مارس روز جهانی زن
نابود باد ستم و تبعیض علیه زنان
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
برقرار باد حکومت شورایی
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم
کار - نان - آزادی - حکومت شورایی
سازمان فدائیان (اقلیت)
اسفندماه ۱۳۹۱



انقلاب اجتماعی و رهایی زن

و هنوز دوران ماقبل تاریخی خود را که آغشته به خصایل غیر انسانیست، پشت سر نگذاشته است. این جدایی کامل زمانی رخ خواهد داد که دیگر گروهی از انسان‌ها، گروه دیگری را به اسارت نگیرند، به حاکمیت قانون جنگل که مختص حیوانات است پایان داده شود، تمام اشکال بردگی، استثمار، ستم، تبعیض و نابرابری برافند و جامعه‌ای از انسان‌های آزاد، آگاه و برابر برپا گردد.

در تاریخ بشریت، اسارت انسان توسط انسان با اسارت زن و تنزل جایگاه و موقعیت او در واپسین مراحل فروپاشی جامعه‌ی اشتراکی نخستین آغاز می‌گردد. زن بدون این که رسماً برده شود، عملاً به یک برده خانگی تحت فرمانروایی مرد تبدیل شد. آنچه که موجب این اسارت و بندگی گردید، نه تلاشی ارادی و آگاهانه از سوی مردان بلکه جبر قوانین ناشناخته تحول اجتماعی، مستقل از اراده و آگاهی زن و مرد جوامع اشتراکی نخستین بود. فقط در مراحل بعدیست که طبقات حاکم می‌کوشند برتری مرد و اسارت زن را آگاهانه به یک قانونی ازلی و ابدی تبدیل کنند.

تنزل مقام و موقعیت زن تحت تأثیر تحولات اقتصادی انجام گرفت که انسان‌های جوامع نخستین ناآگاهانه مجری آن بودند. تلاش انسان برای رفع نیازهای مادی خود، نیروهای مولده‌ای را که در اختیار انسان قرار می‌گرفت افزایش داد. این رشد نیروهای تولیدی جبراً موجب تغییراتی در وظایف اجتماعی اعضای گروه جامعه اشتراکی در عرصه تولید گردید. تقسیم طبیعی کار که به زن موقعیت برتری در تأمین معاش خانواده می‌داد و به خانواده مادرسالار شکل داده بود، دیگر انطباقی با سطح پیشرفت نیروهای تولیدی و نقشی که مردان در تولید و تأمین معاش خانواده از طریق دامداری یا کشاورزی پیدا کرده بودند، نداشت. تقسیم اجتماعی کار رخ داد که زن را از عرصه تولید اجتماعی کنار زد و آنچه اساساً برای آن‌ها باقی ماند، اداره امور خانه بود که تدریجاً خصلت اجتماعی خود را از دست داد و دیگر جزیی از تولید اجتماعی نبود. نخستین تقسیم اجتماعی کار، رشد بیشتر نیروهای تولیدی، محصول مازاد، مبادله و سرانجام، پیدایش مالکیت خصوصی و شکل‌گیری جامعه طبقاتی را در پی داشت. نتیجه قطعی این روند، دگرگونی شکل خانواده، پیدایش و تحکیم خانواده پدرسالار بود که نه بر شرایط طبیعی، بلکه کاملاً اقتصادی مبتنی بود. در این شکل خانواده تک‌همسر که بر فرمانروایی مرد مبتنی بود، زن از نظر اقتصادی و تأمین معاش، کاملاً وابسته به شوهر شد و وظیفه‌ای که بر عهده گرفت و یا جبراً به او تحمیل شد، انجام کارهای خانگی به عنوان خدمتی خصوصی در خدمت مرد و تولید فرزندی بود که به مرد تعلق داشتند و می‌بایستی میراث‌خوار پدر باشند. با این کنار گذاشتن زن از عرصه تولید اجتماعی و تنزل جایگاه و موقعیت اجتماعی او به عنوان یک برده خانگی مرد، زن از عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز برکنار گردید.

دورانی از اسارت چند هزار ساله زن و ستم و تبعیض بر او آغاز گردید. به رغم این که در این

فاصله اشکال اجتماعی دچار تغییر شدند، اما هیچ تلاشی حتماً آگاهانه نیز نمی‌توانست تغییری در اسارت و ستمی که زنان گرفتار آن شده بودند، ایجاد کند، مگر آن که همان علل اقتصادی و قوانین اجتماعی که زن را از عرصه تولید اجتماعی برکنار کرده بود، بار دیگر آن‌ها را به عرصه تولید اجتماعی سوق دهد.

پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری در تاریخ بشریت این امکان را فراهم ساخت که زنان بار دیگر به عرصه تولید اجتماعی روی آورند. از همان نخستین مراحل پیدایش مانوفاکتور که سرمایه نیاز به نیروی کار فراوان و هر چه ارزان‌تر داشت، زنان در نتیجه نیاز اقتصادی، روانه مانوفاکتورها به ویژه ریسندگی و بافندگی شدند. انقلاب صنعتی که نیاز به تخصص کمتر و نیروی کار انیومتری داشت، امکانات گسترده‌تری را برای شرکت زنان در تولید اجتماعی فراهم ساخت. کنده شدن از چهار دیواری خانه، حضور در جمع کارگرانی که گاه تعدادشان به چندین هزار می‌رسید، مبارزه با کارفرما، سطح آگاهی زنان را پیوسته افزایش داد. انقلابات بورژوازی و حضور کارگران و تهیدستان شهرها در این انقلابات، بر نقش و آگاهی زنان افزود. زنان در انقلاب کبیر فرانسه حضوری فعال داشتند و گاه اعتراضات مستقلی را ولو برای بهبود وضعیت معیشتی خود سازمان دادند. در جریان همین انقلاب بود که برای نخستین بار زنان مطالبه برابری خود را با مردان اعلام کردند و فمینیست‌های بورژوا در عریضه‌های خود به مجمع ملی نسبت به قوانین تبعیض‌آمیز و نابرابر اعتراض کردند، خواهان بهبود وضعیت آموزشی زنان، آزادی سیاسی و حقوق برابر، حق طلاق و غیره شدند. برخی از این زنان بیانیه حقوق زنان را انتشار دادند. گرچه در دوران فرمانروایی ژاکوین‌ها امتیازاتی به زنان داده شد، اما هنوز یک جنبش توده‌ای برای برابری حقوق شکل نگرفته بود. فمینیست‌های بورژوا، فعالیت‌هایشان عمدتاً به عریضه‌نویسی محدود می‌شد و توده زنان بیش‌تر برای تحقق مطالبات معیشتی خود درگیر مبارزه بودند.

مسئله رهایی زن به عنوان یک مسئله اجتماعی با پیدایش سرمایه‌داری مطرح می‌شود. در واقعیت اما مرتبط است با مبارزات توده‌ای زنان کارگر. سرمنشاء ۸ مارس نیز به مبارزات زنان کارگر نساجی‌های آمریکا در اواسط قرن نوزدهم باز می‌گردد. در سال ۱۸۴۵ حدود ۵۰۰۰ زن کارگر نساجی‌های پنسیلوانیای غربی اعتصاب ادامه داری را برای بهبود شرایط کار و کاهش ساعات کار به ۱۰ ساعت سازمان دادند. این مبارزه در آن مقطع سرکوب شد، اما از پای نیافتاد و مجدداً ادامه یافت. پاسداری از این مبارزه به یک سنت مبارزاتی علیه تبعیض و نابرابری جنسی در جنبش کارگری آمریکا درآمد. مبارزه علیه تبعیض و نابرابری جنسی به ویژه پس از پایان جنگ داخلی در آمریکا وسعت بیش‌تری گرفت. این مبارزه اما به جنبش کارگری آمریکا محدود نبود. در کشورهای اروپایی نیز این جنبش رشد کرده بود.

در ۱۹۰۷ به ابتکار کلارا زتکین کمونیست آلمانی و از مبارزان پیگیر رهایی زن، اولین

کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست برگزار گردید و تصمیم به ایجاد یک سازمان بین‌المللی متشکل از زنان سوسیالیست گرفت. این کنفرانس با تصویب یک قطعنامه احزاب سوسیالیست تمام کشورهای جهان را موظف ساخت که پیگیرانه برای برابری و حق رأی همگانی مبارزه کنند. دومین کنفرانس زنان سوسیالیست در سال ۱۹۱۰، ۸ مارس را به پاس مبارزات زنان کارگر آمریکایی و در همبستگی با مبارزه زنان سوسیالیست آمریکا در ۸ مارس ۱۹۰۸، روز جهانی زن اعلام نمود. احزاب سوسیالیست و اتحادیه‌های کارگری نقش برجسته‌ای در برگزاری راهپیمایی‌ها و تظاهرات سالانه در این روز بر عهده گرفتند. از این پس مبارزه برای برابری حقوق زن و مرد به یک مبارزه جهانی تبدیل گردید.

طبقه سرمایه‌دار، در آغاز مخالف جدی دادن حق رأی به زنان و به رسمیت شناختن حقوق برابر زن و مرد بود. تقریباً سه قرن در برابر این مسئله ایستاد. اما سرانجام زیر فشار مبارزات زنان و مردان کارگر و زحمتکش، احزاب سوسیالیست طبقه کارگر، به ویژه پس از آن که انقلاب سوسیالیستی اکتر در روسیه رخ داد که نه فقط برابری حقوق و رفع تبعیضات را فوراً اعلام کرد، بلکه اقدامات وسیعی را به نفع زنان و برای رهایی کامل آن‌ها آغاز نمود، پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یکی پس از دیگری با اکراه ناگزیر شدند این برابری حقوق را بپذیرند که تا نیمه دوم قرن بیستم به دراز کشید.

برابری حقوق و حق رأی همگانی سرانجام پذیرفته شد و زنان به دستاوردهای نوینی در مبارزه برای رهایی دست یافتند، اما نه این برابری حقوق حتماً در پیشرفته‌ترین کشورها به شکل کامل و جامع به مرحله اجرا درآمد و نه رهایی کامل زنان به دست آمد. نیازی به تکرار نیست که هم اکنون حتماً در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری اکثریت زنان یا خانه‌نشین‌اند و یا یک کار پاره وقت چند ساعته دارند. تبعیض و نابرابری در استخدام و دستمزد، به شکلی رسمی و غیر رسمی همچنان اعمال می‌شود و زنان در زمره نخستین گروهی هستند که در پی هر بحرانی به خیل عظیم بی‌کاران می‌پیوندند. خشونت علیه زنان همچنان یکی از مسایل جوامع سرمایه‌داریست. در عرصه سیاسی نیز به استثنای کشورهای اسکندیناوی این تبعیض و نابرابری کاملاً آشکار و عریان است. بالاترین مقامات عموماً در انحصار مردان است و تنها گروه کمی از زنان در مدیریت‌های سطح بالا نقش دارند.

این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که گرچه زنان به ویژه در طول یک قرن گذشته دستاوردهای قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند، اما تبعیض و نابرابری و ستم همچنان پابرجاست. علت آن هم در این واقعیت نهفته است که رهایی قطعی زن در چارچوب جامعه طبقاتی ممکن نیست. اگر زنان نتوانسته و نمی‌توانند به شکلی همه‌جانبه در تولید اجتماعی دخالت داشته باشند، از آن‌روست که مقدم بر هر چیز منافع سرمایه‌دار در این است که همواره بخش بزرگی از زنان در خانه بمانند و با کار مفت و مجانی خود هزینه بازتولید نیروی کار را پایین آورند و بالنتیجه سود بیش‌تری عاید سرمایه‌دار گردد. علاوه بر این، کارکرد نظام سرمایه‌داری به نحویست که هیچ‌گاه نمی‌تواند

انقلاب اجتماعی و رهایی زن

برای کلیه اعضای جامعه کار فراهم کند و اصلاً نفعش در این است که همواره یک ارتش بزرگ از بیکاران وجود داشته باشد که سطح دستمزد را پایین نگه دارد. این که جامعه سرمایه‌داری پیوسته با بحران روبروست و در پی هر بحران میلیون‌ها انسان بیکار می‌شوند که بخش بزرگی از آن‌ها زنان هستند یکی دیگر از واقعیت‌های جامعه سرمایه‌داری است. اگر حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری زنان در عرصه سیاسی نیز با تبعیض روبرو هستند، اگر مردسالاری به حیات خود ادامه می‌دهد، دلیل آن هم در نظام طبقاتی است. لذا واضح است که چرا تبعیض و نابرابری حتا در کشورهایی که برابری حقوق به رسمیت شناخته شده است به حیات خود ادامه می‌دهد.

این واقعیت‌ها آشکارا نشان می‌دهند، به همان شکلی که سرمنشأ اسارت زن در پیدایش مالکیت خصوصی، طبقات و جامعه طبقاتی و حاکم شدن قدرت‌های اجتماعی ستمگر بر سرنوشت مردم بوده است، رهایی زن نیز فقط می‌تواند با لغای مالکیت خصوصی، سرنگونی طبقه ستمگر سرمایه‌دار و برانداختن جامعه طبقاتی به دست آید. از این روست هم‌سرنوشتی اکثریت بزرگ زنان با طبقه کارگر که می‌خواهد نظم سرمایه‌داری را براندازد، مالکیت خصوصی را ملغا سازد و همراه با آن به هر گونه تبعیض، ستم، استثمار، نابرابری پایان دهد و جامعه‌ی سوسیالیستی انسان‌های آگاه، زنان و مردان آزاد و برابر را برپا دارد.

اگر حتا پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری و به رسمیت شناختن حقوق برابر زن و مرد نتوانسته تبعیض و نابرابری را براندازد و در عمل این برابری حقوق پیوسته نقض شده است، اگر برابری واقعی و رهایی کامل زن از قید اسارت نمی‌تواند در چارچوب نظم موجود تحقق یابد، تکلیف در کشور سرمایه‌داری ایران که حتا برابری حقوق به رسمیت شناخته نشده و زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی و سیاسی با تبعیض، ستم و نابرابری عریان روبرو هستند، تا جایی که طبقه حاکم بر لباس پوشیدن زن نیز نظارت دارد و آن را کنترل می‌کند، روشن است. در این‌جا تمام قوانین حکومتی آشکار و علنی بر تبعیض و نابرابری صحنه گذاشته‌اند.

در قوانین مدنی جمهوری اسلامی در رابطه‌ی زناشویی، مرد ریاست دارد و زن فرمان‌بر. اگر زن تمکین نکند، مرد محق است زن را مجازات نماید. مرد است که می‌تواند به زن اجازه دهد در خارج از خانه کار کند و یا او را از کار کردن منع نماید. مرد است که باید اجازه مسافرت به زن را بدهد. مرد است که می‌تواند هر گاه اراده کرد زن را طلاق دهد. پدر خانواده است که می‌تواند دختر خردسال کم سن و سال ۹ ساله را به اسم ازدواج به بردگی مردی مسن بفروشد. این مرد خانواده است که باید حضانت طفل صغیر را بر عهده داشته باشد.

زن نیم انسان است و از همین روست که پسر دو برابر دختر از ماترک، ارث می‌برد. زن نیم انسان است و لذا گواهی و شهادت دو زن در دادگاه برابر یک مرد است. زن نیمه انسان است و از همین روست که قانون مجازات اسلامی دیه

قتل زن، آن هم زن مسلمان را نصف دیه مرد تعیین کرده است. مرد صاحب و مالک زن است، از همین روست که اگر او را در حال زنا دید، محق است او را به قتل برساند. مرد صاحب و مالک فرزندان است و می‌تواند فرزندان خود را بکشد و قصاص در مورد او اجرا نمی‌شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به نوبه خود بر نابرابری زن مهر تأیید می‌زند و دسترسی زنان را به پاره‌ای از مقامات ممنوع می‌کند. آنچه را که علیه زن در قانون نیامده، جمهوری اسلامی در عمل پیش می‌برد. زنان نه فقط نمی‌توانند رئیس جمهور شوند، بلکه اصلاً نمی‌توانند در مقام قاضی دادگاه قرار بگیرند، تا چه رسد به ریاست آن. در دستگاه اجرایی برای نمایش، گاه یک زن را وزیر می‌کنند، اما در اساس وزرا همه مرداند. مدیران و رؤسای ادارات تقریباً همه مرداند. تعداد بسیار ناچیزی در حدود ۵ درصد از زنان تحصیل‌کرده جامعه در جایگاه مدیریت قرار دارند. به جز چند نفر از به اصطلاح نمایندگان مجلس که آن هم دکور و نمایش است، تماماً مرداند. جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی ارتجاعی حتا زندگی خصوصی زنان را روزمره کنترل می‌کند. زنان و دختران جوان از این بابت پیوسته زیر فشار رژیم قرار دارند. جمهوری اسلامی حتا نوع پوشش زنان را تعیین و بر آن کنترل اعمال می‌کند.

جمهوری اسلامی، تبعیض و نابرابری را به درجه آپیارتاید ارتقا داده و آن را در مورد زنان به مرحله اجرا درآورده است. مقام شاخص زن از دیدگاه جمهوری اسلامی در این است که زن در خانه بماند و یک زن خانه‌دار خوب باشد، از شوهر خود به خوبی مراقبت کند و وسایل رفاه و آسایش او را فراهم آورد. لذا نیازی نیست که زنان به عرصه تولید اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی روی آورند. از همین روست

که آمار اشتغال زنان در ایران به زحمت از ۱۰ درصد تجاوز می‌کند.

جمهوری اسلامی با قوانین زن‌ستیز و تقویت خانواده مردسالار، زندگی را بر زنان و دختران در محیط خانواده نیز تحمل‌ناپذیر ساخته است. زن و دختر در خانه توسط شوهر و مردان خانواده تحقیر می‌شوند و با خشونت و سرکوب روبرو هستند.

به جز رژیم مذهبی عربستان سعودی، کمتر رژیمی را در سراسر جهان می‌توان یافت که این چنین بی‌رحمانه زنان را با تبعیض، بی‌حقوقی، ستم و نابرابری روبرو ساخته باشد. ایران از این بابت نیز یک کشور منحصر به فرد در سراسر جهان است. در چنین کشوری و با یک چنین رژیمی، به جز یک انقلاب اجتماعی که تمام قوانین و مقررات، مؤسسات و نهادهای سیاسی و کل مناسبات اقتصادی و اجتماعی را از ریشه دگرگون سازد و براندازد، نمی‌توان به تبعیض، ستم و نابرابری وحشتناکی که زنان ایران با آن روبرو هستند، پایان داد. بدون این انقلاب رهایی زن که جزئی جدایی‌ناپذیر از رهایی بشریت است، ممکن نیست. تمام زنانی که خواهان پایان بخشیدن به ستم جنسی و طبقاتی، نابرابری و تبعیض و اسارت هستند، راه رهایی‌شان در اتحاد با طبقه کارگر و برپایی انقلاب است. به جز گروه اندکی از زنان وابسته به طبقه حاکم، زنان بورژوا و ثروتمند که نفع طبقاتی‌شان بر رفع ستم جنسی اولویت دارد، منافع عموم زنان، زنان کارگر و زحمتکش و حتا زنان وابسته به اقشار میانی جامعه در اتحاد با طبقه کارگر برای برانداختن ستم جنسی و رهایی زن است. تنها یک انقلاب اجتماعی در ایران می‌تواند نه فقط برابری راستین حقوق سیاسی و اجتماعی زن را تأمین کند، بلکه ستم جنسی را ریشه‌کن سازد و رهایی زن را به ارمغان آورد.



به تبعیض، ستم و نابرابری علیه زنان باید پایان داده شود

زنان ستم‌دیده! مردم آزادیخواه!

ایران در زمره معدود کشورهای جهان است که در آن برابری حقوق زن و مرد آشکارا نفی و انکار شده است. تحت حاکمیت رژیم استبدادی و مذهبی جمهوری اسلامی زنان با بیرحمانه‌ترین تبعیض، نابرابری، ستم و سرکوب رو به رو هستند. به این تبعیض و بی حقوقی باید فوراً پایان داده شود.

سازمان فدائیان(اقلیت) خواستار برافتادن هرگونه تبعیض، ستم و نابرابری علیه زنان است.

زنان باید از حقوق اجتماعی و سیاسی کامل برابر با مردان برخوردار گردند و با برابری کامل به تمام شئون زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دسترسی داشته باشند.

زنان باید از دستمزد برابر با مردان در ازای کار برابر برخوردار شوند.

زنان باید در انتخاب شریک زندگی خود آزادی کامل داشته باشند.

حجاب اجباری باید ملغا گردد.

حق سقط جنین باید بی قید و شرط به رسمیت شناخته شود.

کار- نان - آزادی - حکومت شورایی

زنده باد کمون! زنده باد حکومت شوراهای! پیرامون سرنگونی جمهوری اسلامی و مختصات حکومت آترناتیو

"در صبح ۱۸ مارس، پاریس با صدای رعد آسای "زنده باد کمون" از خواب بیدار شد... پرولتراهای پاریس، در میان ضعفها و خیانت‌های طبقات حاکمه دریافتند که ساعت عمل برای نجات اوضاع از راه به دست گرفتن اداره امور کشور فرا رسیده است... وقتی کمون پاریس زمام انقلاب را به دست خود گرفت، وقتی برای نخستین بار کارگران ساده جرأت کردند به امتیازات "بالا دستی‌های طبیعی" خود تجاوز کنند و در شرایط بیمانندی از سختی، با فروتنی و دلسوزی و به نحوی مؤثر کار خود را به انجام رساندند و آن هم در ازای حقوقی که بالاترینش به قول یک مقام عالی علمی، به زحمت به یک پنجم حقوق منشی شورای اداری یکی از مدارس لندن می‌رسید، در آن وقت دنیای کهن به دیدن درفش سرخ، مظهر جمهوری کار که بر فراز شهرداری به اهتزاز درآمده بود، از خشم و غضب متشنجانه به دست و پا زدن افتاد" (۱)

کمون پاریس، نخستین حکومت کارگری در جهان، پدیده اجتماعی نوین و دولت نوع جدیدی بود که با همه اشکال دولت‌های پیشین متفاوت بود. کمون شکل تاریخی و معینی از دولت، با مختصات ویژه‌ای بود که مبارزه طبقاتی آن را بر دوش پرولتاریای پاریس نهاد. کمون پاریس گرچه بیش از دو ماه دوام نیاورد و بورژوازی آن را در خون کارگران و کموناردهای قهرمان پاریس غرق نمود، اما یاد و اقدامات کمون پاریس هرگز فراموش نشد و خاطره آن در قلب بزرگ پرولتاریای جهان همچنان زنده است و برای همیشه زنده خواهد ماند. کمون پاریس نخستین گام دوران ساز را برای برجیدن ماشین کهنه دولتی و درهم شکستن دستگاه بوروکراتیک نظامی، برای اداره امور جامعه توسط کارگران و زحمتکشان و برای استقرار دموکراسی مستقیم و دولت کارگری برداشت و به الگوی حکومت کارگری و دولت شورایی حاصل از انقلاب کبیر اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ تبدیل گردید. دولت شورایی که دولتی از نوع کمون است، دومین گام را برای انهدام ماشین دولتی بورژوازی و تمام دستگاه بوروکراتیک - نظامی برداشت. از آن پس شوراهای و دولت شورایی به الگوی حکومت کارگری و دولت کارگری بدل گردید و در مقیاس تمام جهان مورد استقبال جنبش کارگری و طبقه کارگر قرار گرفت.

جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران نیز نه فقط از تأثیر شوراهای و دولت شورایی بر کنار نماند، بلکه با شور و علاقه به استقبال آن شناخت و در مقاطع و شرایط سیاسی معینی به ویژه در مقطع قیام بیست و دوم بهمن و تا حدود دو سال پس از انقلاب ۵۷، صدها شورای کارگری را در کارخانه‌ها، واحدهای تولیدی، بخش‌های خدماتی و در میان دهقانان و کارگران کشاورزی ایجاد کرد. کارگران ایران در آن مقطع در استان تهران و چند استان دیگر چندین اتحادیه شوراهای بوجود آوردند که در آن ده‌ها هزار کارگر متشکل شده بودند. این تجربه نشان داد که در ایران، همینکه به لحاظ آزادی‌های سیاسی شرایط نسبتاً مناسبی

فراهم گردد و وضعیت سیاسی مجال دهد، کارگران بیش و پیش از هر تشکل دیگری شوراهای را ایجاد می‌کنند و خود را در مقیاس وسیع در تشکلهای اخص خویش متشکل می‌سازند. شوراهای کارگری در آن مقطع نه فقط اداره امور کارخانه‌ها را به دست گرفتند و مستقلاً اقداماتی را به سود خویش به مرحله اجرا گذاشتند، بلکه از امور سیاسی جامعه و مسائل فرا کارخانه‌ای نیز غافل نبودند. گرچه شوراهای توسط رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در همه جا با قهر و خشونت سرکوب شدند و مجال نیافتند تمام کاراکتر خود را به منصفه ظهور برسانند، اما کسی نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که شوراهای کارگری در آن مقطع، نطفه‌های اولیه ارگان‌های اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر بودند و در یک توازن قوای سیاسی دیگری که به سود کارگران می‌بود، از حالت نطفه‌ای خارج می‌شدند و در شکل بلوغ یافته، آنطور که در روسیه بعد از انقلاب اکتبر شاهد آن بودیم، به ابزار اعمال اراده سیاسی طبقه کارگر تبدیل می‌شدند. به رغم سرکوب خشن و خونین شوراهای، اما این موضوع بر کسی پوشیده نیست که با رشد مبارزه طبقاتی و تغییر توازن قوا به سود کارگران، طبقه کارگر بی‌درنگ شوراهای کارگری را بر پا می‌سازد تا در نهایت و در یک انقلاب کارگری، بدیل خود یعنی دولت شورایی که دولتی از نوع کمون است را مستقر سازد. شورا و حکومت شورایی که خواست فوری طبقه کارگر ایران است، نه فقط در بین توده کارگران محبوب، با نفوذ، ملموس و پذیراست و کارگران با جان و دل از آن استقبال می‌کنند، بلکه تا حد زیادی با مقبولیت در میان برخی دیگر از اقشار جامعه و مقبولیت عمومی نیز روبرو گشته است. سال‌ها قبل، زمانی که مارکس و انگلس "مانیفست حزب کمونیست" را می‌نوشتند و سوسیالیسم علمی را پایه ریزی می‌کردند، "سوسیالیسم" آنقدر محبوب و مورد استقبال عمومی قرار گرفته بود که هر کس و هر جریانی، اعم از خرده بورژوا یا بورژوا و فئودال، خود را "سوسیالیست" و طرفدار سوسیالیسم می‌نامید. اما سوسیالیسم آن‌ها، سوسیالیسم مارکس و انگلس نبود. سوسیالیسم آن‌ها، سوسیالیسم بورژوازی، سوسیالیسم خرده بورژوازی و یا سوسیالیسم تخیلی و در یک کلمه سوسیالیسم‌های دروغین و تقلبی بود. امروز نیز چنین به نظر می‌رسد که شوراهای و دولت شورایی از آنچنان محبوبیت و مقبولیتی برخوردار شده است که جریانه‌ها و گروه‌های بسیاری لاقفل در عرصه سیاسی جامعه ایران، خود را جانبدار شوراهای و حکومت شورایی قلمداد می‌کنند به نحوی که لاقفل در بین نیروهائی که خود را چپ و کمونیست و طرفدار طبقه کارگر می‌دانند، کسی به خود جرأت نمی‌دهد مستقیماً در ردّ و نفی شوراهای و علیه دولت شورایی سخن بگوید. برعکس چه بسیار جریانه‌ها و کسانی که پیش از این اثری از شوراهای و حکومت شورایی در ادبیات آن‌ها دیده نمی‌شد، طرفدار شورا و حکومت شورایی شده‌اند!

طرفداری از شورا و حکومت شورایی فی نفسه هیچ ایرادی ندارد و کسی نمی‌تواند دیگری را منع کند که طرفدار دولت شورایی باشد یا نباشد. اما این جانبداری از آنجا که در مواردی با تحریف مضمون و ماهیت شوراهای و مختصات دولت شورایی و ارائه درک‌های غلط و ناقصی همراه است، ضروریست بار دیگر و به پاس‌داشت کمون پاریس، نخستین حکومت کارگری و الگوی دولت شورایی کارگران و زحمتکشان و با تأکید بر آموزش‌های مارکس و لنین، مختصات این نوع دولت را مورد بررسی قرار دهیم و تمام آلودگی‌های بورژوازی و خرده بورژوازی و غیر کارگری را از چهره حکومت شورایی که یگانه آترناتیو انقلابی نظام حاکم است، تا آخرین غبار آن بردانیم.

در شرایط کنونی که جمهوری اسلامی تقریباً در آستانه فروپاشی قرار گرفته است، طرح حکومت شورایی به عنوان یگانه آترناتیو انقلابی و تأکید بر مختصات دولت نوع کمون از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. تضادهای لاینحل جامعه که پیوسته تشدید گشته‌اند، اکنون به مرحله حادی رسیده‌اند. بحران‌های اقتصادی و سیاسی پیوسته عمیق‌تر شده‌اند. اختلاف و شکاف در درون هیأت حاکمه به نحو بی سابقه‌ای افزایش یافته است. نصایح و تهدیدات شخص اول نظام جمهوری اسلامی برای لاپوشانی اختلافات و پرهیز از علنی ساختن آن نتیجه‌ای به بار نیاورده است و تمام تلاش‌های رژیم برای غلبه بر مشکلات و معضلات فزاینده‌ای که آن را به مرحله اضمحلال و فروپاشی کشانده، با شکست روبرو شده‌اند. جمهوری اسلامی نه فقط به لحاظ شرایط داخلی، بلکه همچنین از نظر مناسبات و روابط خارجی‌اش در بدترین شرایط دوران حیات خود بهسر می‌برد. ارتجاع امپریالیستی مشغول آترناتیوسازی است. جامعه ایران آستانه تحولات است. چشم‌انداز تحولات سیاسی و سرنگونی جمهوری اسلامی، بورژوازی را از این جهت که نظم آن مورد تعرض واقع گردد و به آن آسیب برسد، از هم‌کنون نگران ساخته است. صرف‌نظر از دار و دسته‌های وابسته به سبزه‌ها و رانده شدگان از حکومت و جریانه‌های دیگری که هنوز دل در گرو تغییرات در چارچوب رژیم حاکم دارند و یا خواهان "اجرای بی‌تنازع قانون اساسی" هستند، اما غیر از اپوزیسیون چپ و انقلابی، بخش زیادی از گروه‌ها و احزاب وابسته به اپوزیسیون بورژوازی نیز خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. به رغم تفاوت دیدگاه گروه بندی‌های اپوزیسیون بورژوازی نسبت به سرنگونی رژیم یا تداوم آن در شکل تعدیل یافته، در هر حال اما طبقه بورژوازی که به حفظ منافع اقتصادی و اقتدار سیاسی خود می‌اندیشد، چارچشمی مراقب است که اوضاع از کنترل آن خارج نشود. جمهوری اسلامی را باید سرنگون ساخت، این را اکنون علاوه بر چپ‌ها و کمونیست‌ها و برخی از کسانی که خود را چپ و سوسیالیست می‌خوانند اما در دوران خاتمی، شیفته "اصلاحات" و دچار از خود باختگی شدند و به آستانه حمایت از این جناح قدم گذاشتند، بسیاری از احزاب و گروه‌های بورژوازی هم می‌گویند. اما هر کس این را می‌داند که مسأله سرنگونی رژیم و تأکید بر آن، هنوز هیچ چیز را تعیین نمی‌کند و هنوز هیچ خط و مرزی بین چپ

زنده باد کمون! زنده باد حکومت شوراهای پیرامون سرنگونی جمهوری اسلامی و مختصات حکومت آترناتیو

و راست در آن دیده نمی‌شود. نمی‌توان خواستار سرنگونی و برچیدن رژیم جمهوری اسلامی بود و در همان حال وضعیت دستگاه سرکوب دولتی و ارگان‌های بوروکراتیک-نظامی آن را مسکوت گذاشت! سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی البته بسیار مهم است، اما مهم‌تر از آن درهم شکستن ماشین کهنه دولتی و نوع دولتی است که جایگزین رژیم جمهوری اسلامی می‌شود. مسأله مهم این است که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، قدرت سیاسی در دست چه کسی است و جامعه چگونه و به دست چه کسانی اداره می‌شود؟

گروه‌های رنگارنگ بورژوازی و طیف راست و رفرمیست که خواستار یک نظام پارلماناریستی و مجلس مؤسسان بورژوازی هستند و در اساس خواستار انتقال ماشین دولتی از دستی به دست دیگر می‌باشند، به کنار، اما هستند کسانی در میان "چپ‌ها" و "کمونیست‌ها" که خواستار سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و سرنگونی بورژوازی هستند و چنین وانمود می‌کنند که طرفدار طبقه کارگر، شوراهای دولت شورائی‌اند، اما ضرورت درهم شکستن ماشین کهنه دولتی و انهدام دستگاه بوروکراتیک-نظامی را که یکی از پیش شرط‌های اساسی سرنگونی بورژوازی‌ست، عامدانه به فراموشی می‌سپارند. بی توجهی به این موضوع بسیار مهم در میان کسانی که خود را کمونیست و مارکسیست می‌نامند، آنهم متجاوز از ۱۴۰ سال پس از آنکه مارکس این ضرورت را از کمون پاریس استنتاج و آن را فرمول بندی کرد، اگر از روی بی اعتقادی به اصول بدیهی و برنامه‌های مارکسیستی و ماهیت غیرپروولتری آن‌ها نباشد، در خوش‌بینانه‌ترین حالت باید آن را به حساب سهل‌انگاری از روی عمد گذاشت! هر مارکسیستی این را می‌داند که ماشین دولتی بورژوازی اعم از دستگاه اداری یا ارتش دائمی آن، موجود انگلی است که در عین آن‌که از قبل جامعه تغذیه می‌کند اما در همان حال مافوق جامعه و مردم قرار دارد و ابزار سرکوب آن‌هاست. بورژوازی با همین ابزار است که سیادت طبقاتی خود را اعمال و آن را حفظ می‌کند. پیش شرط سرنگونی بورژوازی و استقرار یک دولت شورائی، داغان کردن این ماشین کهنه است. کمون پاریس ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد" (۲)

این واقعیت که از تجارب عملی کمون پاریس استنتاج شده، به قدری حائز اهمیت بود که مارکس و انگلس آن را در مانیفست حزب کمونیست که ۲۵ سال قبل از کمون پاریس آن را نوشته بودند، به عنوان یک اصلاح اساسی وارد کردند و بعد از آن نیز به‌عنوان یک اصل برنامه‌ای در برنامه کمونیست‌ها آمده است. مارکس یک سال پس از کمون در کتاب جنگ داخلی در فرانسه که درس‌های کمون را برای طبقه کارگر تلخیص می‌کند، علاوه برآنکه

برنابودی ماشین کهنه دولتی تأکید می‌ورزد، مختصات دولت نوین را نیز که اکنون ما از آن به عنوان دولت نوع کمون و شوراهای یاد می‌کنیم ترسیم می‌کند. مارکس می‌نویسد "از همان آغاز کار بر کمون لازم آمد تصدیق کند که طبقه کارگر پس از رسیدن به سیادت دیگر نمی‌تواند با ماشین دولتی کهنه امور را اداره کند و طبقه کارگر برای اینکه سیادت تازه به کف آورده خود را مجدداً از دست ندهد باید از یک طرف تمام ماشین کهنه ستمگری را که تا این زمان علیه وی به کار می‌رفته است از میان بردارد و از سوی دیگر وضع خود را در برابر وکلاء خودی و مستخدمین دولتی خودی تأمین کند بدین نحو که همه آن‌ها را بدون استثناء در هر زمانی قابل تعویض بداند. (۳) در اساس و همانطور که خود مارکس هم می‌گفت اگر کمون پاریس توانسته بود در برابر دشمن پرولتاریا مقاومت کند، به دلیل آن بود که طبقه کارگر فرانسه توانسته بود خود را از شر ارتش خلاص کند و گارد ملی مرکب از کارگران مسلح را جانشین آن سازد. کمون و ساختار دولت کمون با همه انواع دولت‌های پیشین می‌شد که در محلات مختلف انتخاب شده بودند، "کمون می‌بایستی موسسه پارلمانی نباشد، بلکه موسسه‌ای فعال یعنی در عین حال هم قانون‌گذار و هم مجری قانون باشد." (۴) بر این پایه در کمون پاریس تمام دستگاه اداری و پلیس برچیده شد و به جای آن کارگران و زحمتکشان متشکل در کمون که تماماً انتخابی و در هر لحظه قابل عزل بودند، اداره امور جامعه را بدست گرفتند. حقوق اعضای کمون و کارکنان خدمات عمومی برابر دستمزد کارگران شد و تمام امتیازات و مزایای معمولی مقامات عالی‌مرتب به همراه خود این مقامات برچیده شد. این‌ها مهم‌ترین مختصات دولت نوع جدیدی است که بر ویرانه‌های دولت‌های نوع کهن بر پا می‌شود. این مختصات عمومی و مهم دولت شورائی‌ست که دولتی از نوع کمون و شکل تعیین یافته‌تر و تکامل یافته‌تر آن است. و همان طور که روشن است، پیش شرط استقرار دولت نوع کمون، در هم شکستن ماشین کهنه دولتی است. کسانی که از انقلاب و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی صحبت می‌کنند، اما حرفی از در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی به میان نمی‌آورند و آن را مسکوت می‌گذارند، اینان در واقع "انقلاب" ادعائی خود را نیز زیر سوال می‌برند و در واقع نشان می‌دهند که اهل انقلاب واقعی نیستند. مارکس در دوازدهم آوریل ۱۸۷۱ یعنی درست در روزهای کمون در نامه‌ای به کوگلمان نوشت "شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی در هم شکستن ماشین بوروکراتیک نظامی است." (۵)

بنابر این، این نکته بسیار مهم است که هر نیروی واقعاً چپ و کمونیستی که خواستار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی‌ست، تأکید خویش بر سرنگونی جمهوری اسلامی را با تأکید اخص بر ضرورت در هم کوبیدن ماشین بوروکراتیک نظامی تکمیل سازد و نه فقط این بلکه مختصات دولت و حکومت جایگزین را نیز به روشنی ترسیم نماید.

این روزها کسانی پیدا شده‌اند که از شوراهای دولت شورائی سخن می‌گویند و خود را مدافع آن نشان می‌دهند. برخی از این‌ها اما نقش و وظیفه شوراهای را تا حد ارگان‌های مشورتی تقلیل

می‌دهند. در دیدگاه این‌گونه مدافعان شورا، شوراهای مشورت دهندگان حکومت اند! حکومتی مستقل از شوراهای وجود دارد، در مورد مسائل جامعه تصمیم می‌گیرد و در عین حال نظر مشورتی شوراهای را هم می‌پرسد! روشن است که این درک و دیدگاه ربطی به مضمون و نقش شوراهای و حکومت شورائی ندارد. به این دسته از تحریف‌کنندگان مجدداً باید یاد آوری کرد که در حکومت شورائی، شوراهای خود قانون‌گذار و مجری قانون‌اند، خود تصمیم می‌گیرند و آن را به مرحله اجرا می‌گذارند. شوراهای ارگان اعمال قدرت کارگران و زحمت کشانند. شوراهای در کنار و در جنب حکومت نیستند، خود حکومت‌اند. مشخصه اصلی حکومت شورائی این است که شالوده دائمی و یگانه قدرت دولت و تمام دستگاه دولتی را، سازمان توده‌ای طبقات تحت ستم یعنی شوراهایی که کارگران و زحمتکشان در آن متشکل شده‌اند تشکیل می‌دهد. در حکومت شورائی، دولت جدا از مردم و بر فراز سر مردم وجود ندارد. بساط حکومت مذهبی و تمام نهادهای ستم و سرکوب آن برچیده می‌شود و در آن، جایی برای پارلماناریسم بورژوازی که هر چند سال یک بار به مردم اجازه می‌دهد به پای صندوق رأی بروند تا نمایندگان بورژواها و سرکوب‌گران خود را انتخاب کنند، وجود نخواهد داشت. در حکومت شورائی این امکان به طور واقعی برای اکثریت مردم جامعه فراهم می‌شود تا در وسیع‌ترین شکل ممکن به میدان آیند و در مورد سیاست‌های جامعه مداخله و تصمیم‌گیری نمایند. برخلاف دموکراسی بورژوازی که یک دموکراسی صوری یعنی محرومیت واقعی اکثریت عظیم مردم جامعه از مشارکت در امور سیاسی است، در دموکراسی شورائی این اکثریت، به طور واقعی از آزادی‌های سیاسی برخوردار است و اداره امور کشور را نیز در دست دارد و کارگران و زحمتکشان متشکل در شوراهای، تمام دستگاه بوروکراتیک نظامی بورژوازی را که بزرگ‌ترین مانع در اجرای دموکراسی برای اکثریت جامعه است متلاشی می‌سازند. "فقط سازمان شورائی دولت است که می‌تواند دستگاه بوروکراتیک و قضائی کهن بورژوازی را که در نظام سرمایه‌داری حتا در دموکراتیک‌ترین جمهوری‌های حفظ شده، و ضرورتاً می‌بایست حفظ می‌شد، و بزرگترین مانع در راه اجرای دموکراسی برای کارگران و زحمتکشان بطور کلی است، بیدرنگ متلاشی کند و به طور کامل از میان بردارد. کمون پاریس نخستین گام دوران‌ساز را در این راه برداشت و نظام شورائی دومین گام را برداشت." (۶) دولت شورائی نه فقط یگانه دولتی است که وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی را برای طبقه کارگر و زحمتکشان به همراه می‌آورد و نه فقط یگانه دولتی است که بنا به ساختار و ماهیت، راه را بر هرگونه بوروکراسی یا احیای آن مسدود و اعمال سلطه سیاسی طبقه کارگر را به بهترین نحوی ممکن می‌سازد، بلکه همچنین یگانه دولتی است که قادر است کارگران ایران را در وسیع‌ترین شکل ممکن و به عنوان طبقه حاکمه متشکل سازد و نظام بورژوازی را به بی‌درترین شکلی به سوسیالیسم انتقال دهد و اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر را جامعه عمل

زنده باد کمون! زنده باد حکومت شوراهای پیرامون سرنگونی جمهوری اسلامی و مختصات حکومت آترناتو

بپوشاند. بدون شوراهای، بدون یک دولت شورائی، هیچ بحثی از تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه نمی‌تواند در میان باشد. لنین پیرامون نقش شوراهای و حکومت شورائی برای انتقال نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی می‌نویسد "جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان برای انتقال از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و نیز برای دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها شکلی از نوع عالی‌تر موسسات دموکراتیک است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس موسسان بر تارک آن قرار دارد). بلکه یگانه شکلی است که می‌تواند انتقال به سوسیالیسم را به بی‌درترین نحوی تأمین کن." (۷)

کمون پاریس نیز که شوراهای و حکومت شورائی الگوی آن است، از همین خصوصیت برخوردار بود. مارکس در جمع‌بندی خود از کمون پاریس در این مورد می‌نویسد "کمون بطور عمده حکومت طبقه کارگر و نتیجه جنگ طبقاتی تولید کنندگان علیه غاصبان بود. کمون همان شکل سیاسی‌ای بود که رهائی اقتصادی کار را ممکن می‌ساخت. این شکل سیاسی بالاخره پیدا شده بود." (۸)

برداشت مارکسیستی لنیستی از مقوله شوراهای و دولت شورائی، مضمون، وظایف و کارکرد آن در این نقل قول‌ها به نحو فوق‌العاده صریح و روشنی بیان شده است.

از مختصات اساسی و مهم دیگر دولت نوع کمون یا دولت شورائی، زوال یابندگی آن است. در دوران سرمایه داری، ما بادولت به معنی اخص کلمه یعنی با ماشین ویژه ای برای سرکوب یک طبقه به دست طبقه دیگر، سرکوب اکثریت به دست اقلیت و تحمیل اراده اقلیتی کوچک بر اکثریت عظیم جامعه و دریک کلمه با دیکتاتوری بورژوازی روبرو هستیم.

دولت شورائی و "هنگام گذار از سرمایه داری به کمونیسم نیز گرچه هنوز هم سرکوب ضروری ست، ولی این دیگر سرکوب اقلیت استثمارگر به دست اکثریت استثمارشونده است. دستگاه ویژه، ماشین ویژه سرکوبی یعنی "دولت" هنوز لازم است، ولی این دیگر یک دولت انتقالی ست، این دیگر دولت به معنی اخص نیست" (۹) برخلاف نظام سرمایه داری، در اینجا اراده و سلطه سیاسی اکثریت بسیار

بزرگ جامعه بر اقلیتی کوچک تحمیل می‌شود و از این رو دیکتاتوری پرولتاریا به کلی از دیکتاتوری طبقه استثمارگر متمایز است. درست برعکس استثمارگران که بدون داشتن یک ماشین فوق‌العاده بفرنج برای سرکوب مردم، قادر به پیش برد اهداف و مقاصد خود نیستند، اما کارگران و زحمتکشان، با داشتن یک ماشین بسیار ساده و تقریباً بدون ماشین دولتی و بدون یک دستگاه ویژه، و به وسیله عمل ساده متشکل شدن در شوراهای مسلح، می‌توانند استثمارگران را سرکوب کنند. در دولت شورائی، اشاعه و گسترش دموکراسی شورائی آن چنان با اکثریت

بهترین حالت شوراهای را به زاید دولت بورژوائی تبدیل کنند!

صرف نظر از گروه‌ها و احزاب خرده بورژوائی و بورژوائی، اما تا آنجا که به "چپ‌ها و کمونیست‌ها" و به اصطلاح مارکسیست‌هایی که از درک ماهیت و وظایف شوراهای، دولت نوع کمون و دولت شورائی عاجزند و یا این وظایف و کارکرد را تقلیل می‌دهند، باید گفت که کمونیست‌ها و مارکسیست‌هایی از این دست نه مارکس را فهمیده‌اند و نه جمع‌بندی از کمون پاریس مارکس را. مارکس در پاسخ به کسانی که با تعجب اظهار می‌کردند که "کمون می‌خواهد مالکیت یعنی اساس هر تمدنی را لغو کند" می‌گوید "بلی حضرات کمون قصد داشت این مالکیت طبقاتی را که از کار اکثریت، برای اقلیت ثروت می‌سازد، لغو کند. کمون می‌خواست از خلع ید کنندگان خلع ید کند. می‌خواست با مبدل کردن وسائل تولید یعنی زمین و سرمایه‌ای که امروز به طور عمده وسائل در بند کشیدن و استثمار کاراند، به وسایل کار آزاد و اشتراکی، مالکیت شخصی را واقعیت بخشد. این کمونیسم است، این همان کمونیسم "غیر ممکن" است. پس چه؟" (۱۲)

این درست است که شوراهای نهادهای خود جوش توده‌ای‌اند و از درون کارگران و کارخانه‌ها و بر پایه نیاز مبارزه کارگری برخاسته‌اند، اما شورا اگر چه در آغاز و مراحل اولیه ظرفی بوده است برای برپایی اعتصاب و هماهنگ ساختن آن برای تحقق خواست‌های اقتصادی و سیاسی کارگران، اما در جریان تداوم مبارزه طبقاتی و گسترش مبارزه طبقه کارگر، همانطور که تجارب تاریخی نیز نشان داده است به سرعت تغییر و تکامل می‌یابد. مبارزه شورا به این منظور، جنبه فرعی وظایف آن می‌شود و شورا به عنوان یک نهاد قدرت سیاسی ابراز وجود می‌کند. شورا به گفته لنین "آن نوع دولتی را احیا می‌کند که کمون پاریس آن را طرح ریخت و مارکس آن را "سرانجام شکل سیاسی کشف شده‌ای که قادر است رهائی اقتصادی رنجبران را عملی سازد" نامید." (۱۳)

مارکسیست‌ها و پیروان لنین برآنند که شورا ارگان مشورتی و یارگان فشار از پائین نیست. شورا فقط سازمان پیکار جوی طبقه کارگر و ارگان نبرد طبقاتی نیست، شورا قدرت سیاسی و سازمان دولت است. هدف نهایی شوراهای و دولت شورائی ریشه‌کن ساختن طبقات است. و باز این درست است که شوراهای و دولت شورائی در گام نخست سلطه سیاسی طبقه کارگر را تأمین می‌کند، اما طبقه کارگر نمی‌خواهد و نمی‌تواند به تسلط سیاسی خود اکتفا کند و اصولاً تسلط سیاسی طبقه کارگر با اسارت اجتماعی‌اش ناسازگار است. همان‌گونه که هدف کمون فقط تغییر شکل تسلط سیاسی طبقاتی نبود بلکه تغییر خود تسلط طبقاتی هم بود. مارکس در این مورد تصریح می‌کند که "تسلط سیاسی تولید کننده نمی‌تواند با اسارت اجتماعی‌اش سازگار باشد. پس کمون می‌بایستی اهرمی باشد که پایه اقتصادی وجود طبقات و بنابر این تسلط طبقاتی را ریشه کن سازد. وقتی که کار از اسارت رها شد، هر انسان مبدل به کارگری تولید کننده می‌شود و کار تولیدی دیگر خصوصیت طبقاتی نخواهد داشت." (۱۴)

بزرگ جامعه هم‌ساز است که نیاز به داشتن ماشین ویژه برای سرکوب شروع به ازمیان رفتن می‌کند. وظایف اجتماعی دولت به تدریج جنبه سیاسی خود را از دست می‌دهد و به وظایف اداری ساده ای بدل می‌شوند که هدف آن حفظ منافع جامعه است و به عبارت دیگر " دولت روبه زوال می‌رود زیرا دیگر سرمایه دار وجود ندارد و نمی‌توان هیچ طبقه ای را سرکوب نمود." (۱۰) گرچه سرعت و تدریج زوال و نابودی دولت را نمی‌توان از پیش تعیین نمود اما می‌توان گفت که " دولت زمانی تماماً زوال خواهد یافت که جامعه، اصل از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش را عملی نموده باشد." (۱۱)

این‌ها مختصات یک دولت از نوع کمون است. این‌ها مختصات دولت شورائی ست.

هر کس مجاز است شوراهای و دولت شورائی را بپذیرد یا نپذیرد، اما کسی که ادعا می‌کند کمونیست و سوسیالیست است و طرفدار شوراهای و حکومت شوراهایست، مجاز نیست مضمون و وظایف شوراهای و دولت شورائی را تحریف کند. جذابیت و مقبولیت عمومی شوراهای و حکومت شورائی انطور که پیش از این نیز به آن اشاره شد، سبب گشته است تا علاوه بر کارگران و زحمتکشان و کمونیست‌ها، گروه‌ها و سازمان‌های خرده بورژوائی و حتی بورژوائی نیز از شورا سخن بگویند و یا خود را مدافع آن وانمود سازند. علاوه بر کسانی که شوراهای را ارگان‌های مشورتی می‌دانند، کسان دیگری نیز شوراهای را صرفاً به عنوان نهادهای مبارزه اقتصادی می‌پذیرند. برخی آن‌ها در کارهای فشار از پائین می‌دانند. برخی دیگر مانند منشویک‌های روسیه شوراهای را به مثابه ارگان‌های مبارزه و "سازمان پیکار جوی" یک طبقه می‌پذیرند و در مقاطعی حتا می‌پذیرند که شوراهای ارگان قیام باشند. از این هم فراتر ممکن است "مارکسیست‌هایی از نوع کائوتسکی پیدا شوند و از نقش قاطع شوراهای در "نبرد کار و سرمایه" هم سخن بگویند! اما حاضر نمی‌شوند از این، قدمی جلوتر بگذارند و درست آنجا که به سرانجام این نبردها و موضوع کسب قدرت سیاسی می‌رسد، شوراهای را از کسب قدرت دولتی منع می‌کنند. در این دیدگاه شوراهای اجازه دارند با سرمایه "قاطعانه" نبرد کنند، اما نباید و اجازه ندارند به ماشینی که سرمایه توسط آن کارگران را سرکوب و سیادت خویش را اعمال می‌کند دست بزنند، نباید این ماشین را در هم بشکنند! و کارگران متشکل در شورا نباید از شوراهای خود برای سرکوب استثمارگران استفاده کنند!

این نگاه و سایر دیدگاه‌هایی که نقش، ماهیت و کارکرد شوراهای را به پائین‌تر از این تنزل می‌دهند، گویای این واقعیت است که بورژوازی و سایر اقشار غیر پرولتری مبارزه طبقاتی، شوراهای و مبارزه آن‌ها را تا آنجا می‌پذیرند که این مبارزه از محدوده نظم موجود فراتر نرود! "مارکسیست‌هایی از این قماش و صاحبان این‌گونه درک‌های انحرافی و ناقص از شورا، شوراهای را حداکثر تا کنار زدن رژیم جمهوری اسلامی می‌پذیرند. پس از آن همه چیز به بورژواها واگذار می‌شود تا خود، دولت، مجلس و پارلمان خود را تشکیل دهند و همان بساط سابق را در شکل دیگری بر پا کنند! و در

جمهوری اسلامی و دخالت گری اش در بیرون از مرزها

طی بیش از سه دهه در چهارچوب صدور اسلحه، کشف محموله های نظامی، سازماندهی گروه های تروریست اسلامی و حتا حضور مستقیم نیروهای قدس - شاخه برون مرزی سپاه پاسداران- در سطح منطقه، دیگر جایی برای کتمان این حقیقت باقی نگذاشته است. با این وجود، تا همین یک سال پیش، سیاست حاکمان اسلامی همواره بر کتمان این حقیقت محض استوار بود. اگر در جایی هم مجبور به اعتراف می شدند، مداخلات خود را صرفا در حد حمایت های سیاسی و معنوی بیان می کردند.

با افزایش دلایل و مدارک حضور نیروهای سپاه قدس جمهوری اسلامی در لبنان، فلسطین و عراق، از مدتها پیش دخالت های نظامی و سیاسی رژیم در کشورهای دیگر برای تحقق اهداف و مقاصد توسعه طلبانه پان اسلامیتی اش، بر همگان آشکار شده بود.

با شروع بحران سوریه و متزلزل شدن پایه های حکومت بشار اسد، سیاست برون مرزی جمهوری اسلامی نیز در سطح منطقه و به طور اخص در سوریه وارد فاز نوینی شد. دفاع همه جانبه جمهوری اسلامی از دولت بشار اسد و آشکار شدن گسیل نیرو و ارسال سلاح به سوریه همه پرده های کتمان را پاره کرد. دیگر نیازی به پنهان کاری و موضع گیری وزارت خارجه جمهوری اسلامی نبود تا به روال گذشته با صدور یک اطلاعیه چند سطری، دخالت نظامی جمهوری اسلامی در لبنان و سوریه را انکار کند. مدارک و شواهد این دخالت گری آنچنان محرز و آشکار بود که ادامه سیاست تکذیب و پنهان کاری گذشته برای جمهوری اسلامی ممکن نبود. اینجا بود که، رهبر حکومت اسلامی خود وارد میدان شد و آب پاکی را بر سر همه ریخت. خامنه ای در واکنش به اسناد و مدارک منتشر شده در مورد مداخلات نظامی این رژیم در تعدادی از کشورهای منطقه و آفریقایی به صراحت از کمک های جمهوری اسلامی در ارسال سلاح و تجهیزات نظامی به "نیروهای مقاومت" و "خط مقدم مبارزه" با اسرائیل یعنی سوریه و لبنان دفاع کرد. خامنه ای اعلام کرد که ما از آغاز هم چیزی برای پنهان کردن نداشتیم و الان نیز نداریم. سیاست ما در حمایت از "نیروهای مقاومت" علیه اسرائیل روشن است و از ارسال سلاح به سوریه و لبنان نیز ابایی نداریم. دستگیری ۴۹ تن از نیروهای سپاه پاسداران در سوریه توسط مخالفان دولت بشار اسد و پس از آن، کشته شدن حسن شاطری معروف به حسن خوشنویس از فرماندهان سپاه پاسداران و رئیس ستاد بازسازی لبنان که در تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۹۱ توسط عوامل اسرائیل در سوریه به قتل رسید، عملا تاییدی بود بر سخنان خامنه ای. سندی که علاوه بر ارسال سلاح و تجهیزات نظامی به سوریه و لبنان، نقش فرماندهان و نیروهای قدس سپاه پاسداران را در عملیاتی کردن سیاست برون مرزی جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری آشکار ساخت.

بعد از این موضع گیری صریح و آشکار خامنه ای بود که راه برای اظهار نظر دیگر مقامات نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی بیش از گذشته باز شد و هر کدام با زبان مختص به خود، علاوه

بر تشریح موضع گیری خامنه ای بر ضرورت دفاع همه جانبه از دولت بشار اسد، بر ارسال نیرو و تجهیزات نظامی به سوریه نیز تاکید داشته اند. در این میان، موضع گیری مهدی طائب به آشکارترین شکل ممکن، موضع خامنه ای را در قبال سوریه و دولت بشار اسد بازتاب داده است.

مهدی طائب رئیس قرارگاه "عمار" و برادر حسین طائب، معاون اطلاعات سپاه پاسداران و فرمانده سابق نیروهای مقاومت بسیج جمهوری اسلامی طی سخنرانی خود در روز ۲۶ بهمن، از سوریه به عنوان استان سی و پنجم ایران یاد کرد. به گزارش خبرگزاری دانشجو وابسته به سازمان بسیج دانشجویی، مهدی طائب در جمع مسئولان بسیج دانشجویی دانشگاه های ایران گفت: "اگر دشمن به ما هجوم کند و بخواهد سوریه یا خوزستان را بگیرد، لویت با این است که ما سوریه را نگه داریم. چون اگر سوریه را نگه داریم می توانیم خوزستان را هم پس بگیریم. اما، اگر سوریه را از دست بدهیم تهران را هم نمی توانیم نگه داریم".

آنچه را که مهدی طائب در جمع مسئولان بسیج دانشجویی دانشگاه های کشور گفت، بیان روشن، صریح و بی پرده موضع هیئت حاکمه ایران در قبال سوریه است. موضعی که به عنوان یک واقعیت محض، این بار به دور از دو دوزه بازی های دیپلماتیک رایج در سطح بین المللی و بدون پیچیده شدن در لفافه های گمراه کننده درازگویی، با یک اظهار نظر صریح از طرف رئیس قرارگاه "عمار" بیان شد.

ساده انگارانه است اگر موضع بیان شده توسط مهدی طائب را موضع شخصی یک فرد در جمهوری اسلامی و یا صرفا موضع رئیس قرارگاه "عمار" بدانیم. آنچه را که مهدی طائب در مورد اهمیت سوریه برای جمهوری اسلامی بیان کرد قاعدتا باید در بالاترین سطح امنیتی رژیم طرح و مورد بحث و توافق هیئت حاکمه ایران قرار گرفته باشد.

شکی در این نیست که بقاء و موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی هم اکنون به نحو انکار ناپذیری با موقعیت سوریه و دولت بشار اسد گره خورده است. موقعیت سوریه برای جمهوری اسلامی صرفا از بعد و منظر تقسیمات کشوری و کشاندن بحث روی این موضوع که سوریه

از صفحه ۸

زنده باد کمون! زنده باد حکومت شوراهای!

کمونیستی- تزاها و گزارش مرپوز به دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا.

۷- لنین: تزهای مربوط به مجلس موسسان

۸- کارل مارکس: جنگ داخلی در فرانسه

۹- لنین: دولت و انقلاب

۱۰- لنین: دولت و انقلاب

۱۱- لنین: دولت و انقلاب

۱۲- کارل مارکس: جنگ داخلی در فرانسه

۱۳- لنین: وظایف پرولتاریا در انقلاب فرانسه

۱۴- کارل مارکس: جنگ داخلی در فرانسه

این است نگاه مارکسیست ها و لنینیست ها به شوراهای، دولت نوع کمون و دولت شوراهای.

زیر نویس ها:

۱- کارل مارکس: جنگ داخلی در فرانسه

۲- کارل مارکس، فردریش انگلس: پیشگفتار

"مانیفست حزب کمونیست" چاپ آلمانی ۱۸۷۲

۳- لنین: دولت و انقلاب

۴- کارل مارکس: جنگ داخلی در فرانسه

۵- کارل مارکس: نامه به کوگلمان

۶- لنین: سخنرانی در کنگره اول انترناسیونال

ستون مباحثات

مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می‌گردد. هر مقاله‌ای که برای درج در این ستون ارسال می‌گردد، حداکثر می‌تواند ۲۰۰۰ کلمه یا دو صفحه تشریحی کار باشد.

جایگاه زنان در ساعت شمایه دار سرمایه داری

در بسیاری از کشورها با سکوت مراجع قضایی و عدم پیگیری و مجازات مجرمان، غیر مستقیم حمایت می‌شود. به همین دلیل به چالش کشیدن کل نظام سیاسی موجود، مرحله‌ای از روند مبارزاتی زنان است. در همین روند است که مبارزات زنان علاوه بر ویژه‌گی‌های خود و مطالبات خاص خود به بخشی از جنبش سیاسی عمومی تبدیل می‌گردد و سرنوشت خود را ناگزیر با سرنوشت سیاسی دیگر جنبش‌های اعتراضی عمومی و سیاسی پیوند می‌دهد. این همان تجربه‌ای است که در ایران مبارزات زنان را که بخش وسیعی از فعالان حقوق زنان بر غیرسیاسی بودن آن تأکید می‌کردند، در جنبش سیاسی عمومی پس از انتخابات حل کرد. شکست اعتراضات سراسری پس از انتخابات نمایشی بود که کمپین یک میلیون امضا را به افسانه‌ها سپرد. چرا که حتی زنانی که به امکان برگزاری یک انتخابات سالم و آزاد در جمهوری اسلامی (!!!) باور داشتند، از خود سوال کردند، اگر میلیون‌ها امضا تأثیری در سرنوشت ما ندارد، چگونه یک میلیون امضا چنین هدفی را تأمین می‌کند؟

این که برخی از فعالان زنان، سعی در سیاست زدایی از جنبش زنان دارند، آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت همان هدفی قرار می‌گیرند، که تجاوزگران در میدان تحریر مصر با تجاوز به زنان دنبال می‌کردند، یا در تونس و بحرین و یا با ترور سه زن فعال کرد در پاریس. این‌ها همه تهدیدی برای همه‌ی زنان با هدف بازداشتن آنان از مشارکت در امور سیاسی است. حتی در تونس که آغازگر بهار عرب بود، هشدار می‌دهد که تمام زنانی داده شد که در تحولات سیاسی اخیر نقش بسزایی داشتند. در این کشور پس از قیام مردمی علیه حکومت وقت و براندازی آن، جناح اسلامگرای النهضه در دولت انتلافی تلاش کرد تا با تغییر قانون اساسی مصوب ۱۹۵۶ در این کشور، حقوق زنان را مورد تعرض قرار دهد.

جنگ یکی از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد، چگونه زنان چه بخواهند و چه نخواهند تحت تأثیر سیاست قرار می‌گیرند. به هنگام جنگ، زنان بیشترین قربانیان جنگی هستند، که خود در آن دخالتی ندارند. در سال گذشته اخبار مربوط به تجاوزهای جمعی به زنان کنگو در آفریقا منتشر شد. زنان در مقابل چشمان فرزندان و مردان خود مورد حمله و تجاوز جمعی قرار گرفتند. بسیاری که جان سالم به در بردند باید تا آخر عمر عواقب جسمی و روانی ناشی از این خشونت را تحمل کنند. آن‌ها حتی از برخورداری از کمک‌های پزشکی محروم بودند و چه بسا که بسیاری پس از این تجربه‌ی دردناک مجبور به فحشا شدند، چرا که از خانواده و دهکده‌ی خود طرد شدند و هیچ امکانی برای زندگی نداشتند، جز تن فروشی.

به ویژه زنانی که در اثر تجاوز حامله می‌شوند، خواهان سقط جنین اند. اگرچه مسلم است، این تنها علت انجام به سقط جنین نیست. مبارزه برای حق سقط جنین در سال گذشته بخشی از مبارزات زنان را در جهان به خود اختصاص داد. در اسپانیا دولت دست راستی ماریانو راخوی در ماه ژوئیه سال ۲۰۱۲ تلاش کرد تا حق سقط جنین را که در این کشور در دولت پیشین، تا ۲۲ هفته پس از بارداری تصویب شده بود، لغو کند. در ایالات متحده آمریکا یکی از مهمترین شعارهای انتخاباتی جناح جمهوریخواه، لغو حق سقط جنین بود که چهل سال پیش در این کشور به تصویب رسید. دولت اردوغان در ترکیه، پس از آن که تلاش‌هایش در ماه مه ۲۰۱۲ برای تصویب قانون محدود کردن حق سقط جنین با اعتراضات گسترده‌ی به ویژه زنان و نیز مردانی که از این حق دفاع می‌کردند، شکست خورد، اقدام به جمع‌آوری یکی از داروهای اساسی ضد حاملگی به نام میزوپروستول از بازار

جهانی زندگی می‌کنیم که صنعت و تکنولوژی همواره به مرحله‌ای پیشرفته‌تر دست می‌یابند. به نظر می‌رسد که عقربه‌های ساعت سرمایه‌داری همواره به جلو می‌شتابند. اما همزمان از نگاهی دیگر، این عقربه‌ها تنها به دور خود می‌چرخند و پیشرفتی واقعی نصیب انسان‌ها نمی‌کنند. چه بسا نقطه‌هایی که زمانی به گذشته تعلق داشتند، دوباره بر سر راه عقربه‌های شتاب زده‌ی این نظام پوسیده قرار می‌گیرند.

پس از گذشت ۱۵۰ سال هنوز زنان پارچه باف علیه شرایط برده‌داری نوین سرمایه‌داری دست به اعتراض می‌زنند و هنوز از سوی پلیس سرمایه‌داری به خاک و خون کشیده می‌شوند. این بار اما نه در نیویورک، بلکه در بنگلادش و نه در ۸ مارس سال ۱۸۵۷، بلکه در سال ۲۰۱۲.

در ماه نوامبر سال گذشته، پس از آتش‌سوزی در یک کارخانه‌ی پارچه‌بافی و مرگ بیش از صد کارگر و مجروح شدن بیش از دویست کارگر، زنان کارگر، روزهای متوالی در اعتراض به عدم رعایت ضوابط ایمنی در کارخانه و علیه شرایط استثمار خود، دست از کار کشیدند و در خیابان به تظاهرات پرداختند. ده‌ها نفر از زنان کارگری که از آتش‌سوزی جان سالم به در برده بودند، سپس در زیر مشت و لگد پلیس مجروح و به بیمارستان منتقل شدند. در ماه اوت سال میلادی گذشته نیز شاهد اعتصاب گسترده‌ی کارگران کارخانه تولید لباس در ویتنام بودیم. این اعتصاب در پی درخواست اخراج یکی از مدیران کارخانه که از زنان کارگر سوء استفاده‌ی جنسی می‌کرد، انجام شد. این مبارزات زنان کارگر به ویژه از این روی اهمیت دارد که شکست الگوی کارگر ارزان و قانع را در کشورهای آسیای دور ترسیم می‌کند. الگویی مبارزاتی که می‌تواند ضربه‌ی اساسی بر پیکر سرمایه‌داری جهانی که در شرایط کنونی وابسته به نیروی کار ارزان در این منطقه از کشورهای آسیایی است وارد سازد.

خشونت سیستماتیک علیه زنان نه تنها در عرصه‌ی کار اجتماعی با پایمال کردن حقوق آنان اعمال می‌گردد، بلکه تمام ابعاد خصوصی و زندگی اجتماعی زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر از تجربه‌های شخصی زنان در رابطه با خشونت که هر روزه در محیط خانواده، در محیط کار و در اجتماع با آن مواجه هستند، بگذریم و تنها به ذکر حرکت‌های عمومی اعتراضی در سال گذشته بسنده کنیم، می‌توان از تظاهرات عظیمی که در ماه ژانویه در هند پس از تجاوز گروهی به یک زن جوان، صورت گرفت، نام برد. مهمترین علت همه‌گیر شدن این حرکت، اعتراض به عدم حمایت کافی قانون و دستگاه اجرایی از زنان بود. همچنین تظاهرات زنان در مراکش در اعتراض به قانون ازدواج اجباری در پی خودکشی یک زن جوان از مواردی بود که مبارزه برای حقوق زنان را به رودرویی با قوانین حاکم و دولت در این کشور کشاند. مردم افغانستان در سال گذشته شاهد قتل و تجاوز به زنان این کشور و عدم حمایت دولت در مجازات آمران آن بودند. دولت افغانستان در بسیاری از موارد نه تنها در مجازات مجرمین کوتاهی کرد، بلکه خود در کنار آنان در جایگاه مجرم قرار گرفت. اعدام یک زن به دلیل روابط خارج از ازدواج و شلاق زدن یک دختر ۱۶ ساله در افغانستان که مورد تجاوز قرار گرفته بود، تنها نمونه‌های اندکی از بسیار مواردی بودند که در سطح جامعه و رسانه‌ها مطرح شدند. بنابراین، خشونت علیه زنان در عرصه‌ی خصوصی از ازدواج اجباری گرفته تا ختنه، ضرب و شتم زنان در محیط خانه و اجتماع، تجاوز به آنان، تجارت زنان و فحشای اجباری و قتل‌های ناموسی و غیره از سوی نظام‌های حاکم حتی اگر مانند ایران، افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی حمایت رسمی و قانونی نشود،

جایگاه زنان در ساعت شماتمه دار سرمایه داری

کرد که طبق تعریف سازمان بهداشت جهانی جزو داروهای اساسی محسوب می شود.

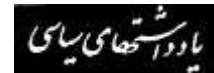
طبق گزارش سالانه ی جمعیت از سوی سازمان ملل در حال حاضر ۲۲۲ میلیون زن فاقد امکان دسترسی به ابزار پیشگیری از حاملگی هستند. آمار سالانه ی مرگ و میر مادران ۳۵۰ هزار زن است که بیشترین این آمار مربوط به سقط جنین های غیربهداشتی است.

نگاهی دقیق تر به مخالفان سقط جنین در کشورهای مختلف نشان می دهد که گرایشات سیاسی حاکم یا رقیب درون حکومت ها که مخالف حق سقط جنین هستند به راست ترین جناح های حکومتی متعلق اند. اینان که جان انسان برایشان پیشیزی ارزش ندارد، همزمان با مخالفت با سقط جنین، طرفداران یا مجریان سیاست های جنگ طلبانه هستند که میلیون ها انسان را مستقیماً از طریق جنگ یا از طریق تولید و فروش تسلیحات نظامی به کام مرگ می کشانند. اینان هستند که زنانی را که سقط جنین می کنند، قاتل می نامند، اما نه به این دلیل که دلشان برای کودکان می سوزد، بلکه به این دلیل که برای میدان های جنگ خود سرباز می خواهند و در بازار کار، نیروی کار ارزان. همین جناح های محافظه کار طرفداران قسم خورده و آشکار سیاست های سرمایه داری نئولیبرالیستی اند که بودجه های دولتی برای سیستم تامین اجتماعی و یارانه ها را حذف یا محدود می کنند و بسیاری از زنان را به دلیل فقر وادار به سرکوب حس طبیعی و انسانی مادری خود و سقط جنین می کشانند. سیاست نئولیبرالیستی که ماسک دولت های رفاه را اکنون به کناری زده، در نگاه کرپه و زشت خود به انسان تنها به عنوان ابزار تولید و به ویژه به زنان به چشم ابزار تولید مثل می نگرد. این نگاه نه تنها در کشورهای که سقط جنین ممنوع است وجود دارد، بلکه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز که سقط جنین در ماه های اول حاملگی آزاد است با سیاست های دیگری تحت عنوان تشویق خانواده به ویژه در سال های اخیر دنبال می شود. خانواده ای که از آغاز پیدایش مالکیت خصوصی در تاریخ، مقدس و حفظ و انتقال آن به نسل های بعدی از طریق قوانین وراثت و کنترل امور جنسی زنان تضمین گردید.

اما چرا سرمایه داری به زنان نه تنها به چشم ابزار تولید، بلکه به چشم ابزار تولید مثل می نگرد و خواهان افزایش جمعیت است؟ برای پاسخ به این سوال باید پیش از هر چیز در نظر داشت که برای این نظام هیچ چیزی مطلق و مقدس نیست جز سود و انباشت سرمایه. بنابراین بایستی این سوال را چنین مطرح کرد که نظام سرمایه داری چه سودی در این دارد که زنان بیشتر بچه دار شوند. این موضوع از جنبه های مختلف برای این کشورها اهمیت دارد. پیش از هر چیز بحران جمعیتی یکی از مهمترین بحران هایی است که کشورهای صنعتی پیشرفته با آن مواجه اند و با ابزار مختلف سعی در مقابله آن دارند. حتی در کشورهای مانند ایران مسئله ی جمعیت عامل بسیار مهمی در پیشبرد سیاست های دولت هاست. به همین دلیل است که خامنه ای در سال گذشته بر افزایش جمعیت تاکید کرد و شعار رسیدن به جمعیت ۴۰۰ میلیونی داده شد. جنبه ی دیگری که فراملیتی است و مستقیماً به نظام کار و سرمایه و رابطه ی این دو در سودآفرینی مربوط است، نیاز نظام سرمایه داری به نیروی کار ارزان است. زنان حتی در کشورهای صنعتی پیشرفته که الگوی رفاه و برابری حقوق شهروندی در جوامع سرمایه داری هستند، به عنوان نیروی کار ارزان تر از مردان مورد استثمار قرار می گیرند. در کشور آلمان دو سوم افرادی که شغل های کم درآمد (تا سقف ماهانه ۴۰۰ یورو) دارند، زنان می باشند. طبق آخرین آمار رسمی اداره ی کار این کشور در سال ۲۰۱۳ تعداد زنان شاغل در این بخش ۷ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر است. اکثریت این زنان را زنان خانه دار تشکیل می دهند. بنابر این، زنان با بچه دار شدن نه تنها جمعیت کشور را افزایش می دهند، بلکه به این دلیل که مراقبت از کودک را بر عهده دارند، قادر به انجام کار تمام وقت و یا حتی نیمه وقت نیستند و شاید تنها ساعت هایی در روز بتوانند کار کنند. بنابراین خود را به عنوان نیروی کار ارزان در اختیار بازار کار قرار می دهند.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که اکثراً حتی در مشاغل که زنان به طور نیمه وقت یا تمام وقت کار می کنند از همکاران مرد خود حقوق کمتری دریافت می کنند. طبق آمار رسمی درآمد، که در ماه دسامبر ۲۰۱۲ در اتریش منتشر شد، حقوق زنان اتریشی از همکاران مرد خود ۴۰ درصد کمتر است. این تفاوت دستمزد، رقابت موجود بین بیکاران را افزایش می دهد و بیکاران را وادار به پذیرش شرایط سخت تر کار و استثمار شدیدتر می کند. همچنین این امر سدی برای همبستگی مبارزاتی بین کارگران و به طور کلی کارکنان ایجاد می کند. رقابت بین نیروی کار یکی از مهمترین دلایلی است که موجب شده در این کشور نیز در ۱۴ سال اخیر بیش از ۱۵ درصد حقوق ها کاهش یابد، بدون این که اعتراضی همه گیر و پیگیر انجام گیرد. در ایران نیز سیاست های مختلف از جمله خانه نشین کردن زنان با کاهش ساعات کار، افزایش مرخصی زایمان و خانه نشین کردن حتی زنان کارمند و غیره در دستور کار قرار گرفت و تا جایی که امکانش بود، قوانین لازم به تصویب رسید. سیاستی که تحت لوای مذهب به نفع نظام سرمایه داری صورت می گیرد.

آری! خشونت و تبعیض جنسیتی چهره های گوناگون دارند و با نگاهی دقیق تر، تأثیرات تبعیض جنسیتی را در تمام جوانب زندگی اجتماعی و سیاسی می توان دریافت. جهانی که در آن سود سرمایه داران به بهای پایمال کردن حق کارگران و زحمتکشان دم به دم افزون می گردد و حتی کاهش این سود نیز به بهانه ی بحران اقتصادی از جیب مردم زحمتکش تامین می شود، همیشه به قربانیانی نیاز دارد که در اولین صف به مسلخ کشیده شوند و اینان ضعیف ترین اقشار جامعه هستند. بنابراین منافع چنین نظام هایی در این است که بخشی از جامعه را ضعیف نگه دارد و این تنها زمانی امکان پذیر است که جامعه تکه تکه شود. چرا که هیچ بخشی از نیروی تحول طلب به تنهایی قادر به تغییر کل مناسبات حاکم نخواهد بود. به همین دلیل است که انسان ها در جوامع مختلف در طول تاریخ و به ویژه در زمان حیات برده داری مدرن سرمایه داری به دلیل رنگ، نژاد، قومیت، مذهب و جنسیت مورد تبعیض قرار می گیرند. زمانی که انسان ها خود این تبعیض ها را بپذیرند و تفاوت های تاریخی، فرهنگی و جنسیتی را مانعی برای همبستگی خود و حتی دلیلی برای اعمال خشونت، جنگ و حق کشی تلقی کنند، آنان که در راس هرم قدرت نشسته اند، با خیال راحت می توانند به چپاول و غارت اکثریت جامعه بپردازند. نظام سرمایه داری که ثروت های عمومی را به یغما می برد و مالکیت خصوصی را تنها برای اقلیتی از جامعه جایگزین آن می کند، به مردان این دیدگاه را القا می کند که شما نیز مالک زنان هستید. این دیدگاه نه تنها در کشورهایمانند ایران حاکم است و خود را در قوانین ضد زن اسلامی که مرد را مالک جان و هستی زن می داند، برقرار است، بلکه در تمام کشورهای سرمایه داری می توان کم و بیش مناسبات مردسالارانه را در جامعه مشاهده کرد. از همین روی، نقش آگاهی انسان ها، چه زن و چه مرد، به ریشه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی تبعیض در جامعه، نقشی اساسی در تحولات اجتماعی در جهت رفع آن ایفا می کند. زنان طبقه ی سرمایه دار این را به خوبی دریافته اند. به همین دلیل مهمترین خواسته ی آنان در حال حاضر دستیابی به پست های مدیریتی در عرصه ی سیاست و اقتصاد است. اما سیاست برای زنان کارگر و زحمتکش و برای اکثریت زنان جامعه محتوای دیگری دارد. آنان نمی خواهند در کنار مردان و زنان طبقه سرمایه دار از استثمار سهم ببرند، بلکه خواهان برچیدن هر گونه تبعیض و بی عدالتی هستند. به همین دلیل، زنانی که نیمی از جامعه را تشکیل می دهند، تنها در کنار مردان کارگر و زحمتکش می توانند به این هدف دست یابند و جامعه ای بسازند تا در آن رفع هرگونه ستم جنسیتی تضمین شده باشد، نه به این دلیل که چون زن هستند به تنهایی نمی توانند کاری را به پیش ببرند، بلکه به همان دلیل که مردان نیز به تنهایی نمی توانند کاری از پیش ببرند. آگاهی به این امر است که می تواند سیلی خروشان از زنان و مردان کارگر و زحمتکش جاری کند تا بنیان کهن را برانداخته و دنیایی رها از هر گونه تبعیض را تحقق بخشند.



ادامه ی ناگزیر انقلاب تونس

به نام انقلاب علیه آن فعالیت کنند. برای نمونه آنان همچون اسلاف ایرانی خود کمیته های واقعی انقلاب را که کارگران و مردم در محلات و اماکن کاری خود برپا کرده بودند، منحل نمودند و به جایش "انجمن های رابطان انقلاب" را ساختند. این انجمن ها که همچون یک نیروی شبه نظامی فعالیت می کنند فقط به زنان برای رعایت حجاب و مقررات دینی تعرض نمی کنند یا فقط به برخی از رستوران ها و بارها برای فروش نوشابه های الکلی حمله نمی کنند، بلکه به تمام نیروهایی که بیرون از حکومت فعالیت سیاسی - اجتماعی و صنفی دارند بورش می برند و آنان را مورد ضرب و جرح قرار می دهند. یکی از وحشیانه ترین حملات انجمن های رابطان انقلاب روز ۱۴ آذر ۱۳۹۱ صورت گرفت. در این روز اتحادیه عمومی کار تونس که اصلی ترین سندیکای کارگری کشور با دست کم هفتصد و پنجاه هزار عضو است به مناسبت یادبود فرحات حشاد مراسمی برگزار کرد. یک باند سیاه دیگر به نام "دست سرخ" که از حضور فرانسه در تونس حمایت می کرد، شصت سال پیش او را به قتل رساند. انجمن های رابطان انقلاب با چوب و چماق به مراسم یادبود حشاد حمله بردند و دست کم ده تن از کارگران را مجروح نمودند. اما همین عمل آنان موجب شد که اتحادیه عمومی کار تونس در پنج استان تونس اعتصابات را سازمان دهد. دولت اسلامگرا به شدت از این اقدامات کارگری هراسان گشت و در مذاکره با سران اتحادیه عمومی کار، آنان را مجاب به لغو فراخوان اعتصاب عمومی برای ۲۳ آذر ۱۳۹۱ کرد. اتحادیه عمومی کار در مذاکره با دولت خواستار انحلال انجمن های شبه نظامی موسوم به رابطان انقلاب شد، هر چند دولتی که النهضه با دو گروه دیگر سیاسی تشکیل داده بود، ارتباط خود را با انجمن های رابطان انقلاب تکذیب نمود.

واقعیت این است که دولت ائتلافی تونس به سرمداری اسلامگرایان النهضه از همان روز نخست با بحران روبه رو بود و نتوانست آن گونه که می خواست عطش انقلابی مردم را خاموش کند و مطالبات آنان را مسکوت باقی بگذارد. النهضه با استفاده از سیستم انتخاباتی پارلمانی توانست دارای اکثریت بشود، در حالی که آگاهی نسبتاً بالای توده های مردم که فعالانه در جنبش سرنگونی بن علی شرکت کرده بودند و تغییر و تحولات و بیداری ناگهانی اتحادیه عمومی کار که زمانی حنا آلت دست رژیم گذشته شده بود و شکل گیری قطب های جدید سیاسی همچون "جبهه ی خلق" توانستند در برابر اقدامات دولتی و به ویژه تلاش های اسلامگرایان برای ضبط و ساقط نمودن انقلاب، در حال حاضر، یک جنبش مقاومت ایجاد نمایند. دولت اسلامگرا فقط در رتق و فوق امور جاری شکست نخورد بلکه در مجلس مؤسسانی که برای تدوین قانون اساسی تونس تشکیل شد نیز به رغم اکثریت داشتن دچار مشکل و مقاومت شده است، چنان که این مجلس پس از پانزده ماه هنوز نتوانسته پیش نویس قانون

نیستند. برخی از مطالباتی که جبهه ی خلق مطرح می کنند عبارتند از: تدوین قانون انتخابات، جلوگیری از نابودی شرکت های ملی و منابع طبیعی، انجماد بهای کالاهای اولیه مورد نیاز مردم، کاهش واردات کالاهای لوکس، مالیات بر ثروت های بزرگ، کاهش بیکاری، بازسازی دستمزدهای حداقل در بخش صنعت و کشاورزی، جلوگیری از تکفیر در اماکن مذهبی و استفاده از مساجد برای حمله به مخالفان سیاسی.

تحول مثبت دیگر در صحنه ی سیاسی - اجتماعی تونس به جز تشکیل جبهه ی خلق تغییراتی است که در مهم ترین تشکل کارگری صورت گرفته است. اتحادیه عمومی کار تونس در زمان بن علی تنها تشکل کارگری مجاز بود. این تشکل در سال ۱۹۵۶ میلادی، سال استقلال تونس یکی از مهم ترین اعضای جبهه ملی و حزبی که به قدرت رسید، بود. این تشکل کارگری در کنگره ی خود در سال ۱۹۸۹ به تشکلی نزدیک به قدرت سیاسی تبدیل شد که بیش تر اوقات برای تأیید نظرات کارفرمایان به آن انتقاد می شد. هر چند سه تن از اعضای رهبری اتحادیه عمومی کار در دولتی که محمد غنوشی پس از سرنگونی بن علی تشکیل داد شرکت کردند و وزیر و منشی شدند، اما فقط ۲۴ ساعت بعد در اثر اعتراضات کارگری مستقیم و بدون واسطه از آن استعفاء دادند. رادیکالیزه شدن اتحادیه موجب شد که رهبران سازشکاری

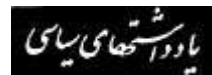
همچون دبیر اول سابق آن، اسماعیل سبحانی از آن جدا شده و خود تشکل دیگری به نام اتحادیه زحمتکشان تونس را به وجود آورند. بیست و دومین کنگره ی اتحادیه عمومی کار که در دسامبر ۲۰۱۲ برگزار شد تمام اعضای رهبری را به علت نزدیکی و زد و بند با رژیم بن علی جایگزین نمود. البته تغییر و تحولات درونی پیش از کنگره موجب شده بودند که نخستین دولت اسلامگرا سقوط کند و مبارزات کارگری بیش تری در سطح تونس شکل بگیرند، چرا که اتحاد عمومی کار تونس در تمام شهرهای این کشور دفتر و تشکیلات دارد. این اتحادیه روز تشییع جنازه ی شکر بلعید را به روز اعتصاب عمومی در سراسر تونس تبدیل کرد. حسین عباسی، دبیر اول کنونی اتحادیه اخیراً گفته است که مدام تهدید به مرگ می شود چرا که علیه اسلامگرایان موضع گیری می نماید.

جنایت روز ۱۸ بهمن و مرگ یکی از رهبران اپوزیسیون مترقی تونس به نام شکر بلعید باعث تعمیق بحران و سقوط دولت اسلامگرای حمادی جبالی شد. جنايتكاران اسلامگرا با قتل بلعید به جز ایجاد تنفر بیش تر از خود در میان توده های مردم کار نکردند. آنان همچنین موجب شدند که بحران در بالا تشدید گردد و بی ثباتی سیاسی در تونس اوج بگیرد. توده های مردم، جنبش کارگری و جنبش اپوزیسیون مترقی که اکنون در جبهه ی خلق متبلور شده است، توان لازم را برای استفاده از وضعیت پدید آمده دارند و می توانند از استقرار یک دولت اسلامی سرکوبگر در تونس جلوگیری نمایند و انقلاب تونس را با گام های تازه ای به پیش برانند، لازمه ی این مهم این است که عقب نشینی نکنند و بدون وا همه به پیش بروند.

اساسی را تدوین نماید. این چنین است که حمادی جبالی نخست وزیر عضو النهضه که هم زمان با تشکیل مجلس مؤسسان به ریاست دولت رسید و ادار شد که پس از تلاشی مجدد برای آن چه وی تشکیل دولتی از تکنوکرات ها یا فن سالاران کرد، نهایتاً استعفا دهد. هر چند منصف مرزوقی روز جمعه ۴ اسفند ۱۳۹۱ علی العریض یک عضو دیگر النهضه و وزیر کشور دولت حمادی جبالی را مسئول تشکیل دولت کرد و هر چند او با استفاده از جمله پردازی های کلی بورژوازی همچون "دولتی برای تمام تونس" به میدان آمده است، اما بعید است که با توجه به حضور توده ای و به ویژه فعال شدن بیش از پیش جنبش کارگری بتواند در حال حاضر انقلاب تونس را به شکست کامل بکشد یا مطالبات مردم را سرکوب نماید. جالب این جاست که منصف مرزوقی نخست وزیر جدید منصوب می کند اما سه تن از وزرای حزب خودش که حزب کنگره برای جمهوری نام دارد به علت تشدید بحران از کابینه ی قبلی کناره گیری کرده بودند. علی العریض فقط در برابر مقاومت توده ای و کارگری قرار ندارد، او می خواهد مانند بقیه احزاب و نیروهای بورژوازی تونس به اصلاح یک نظم سرمایه داری بپردازد که در تونس نیز مانند دیگر کشورهای سرمایه داری دارای تضادهای فراوانی از جمله عدم توسعه در تمام مناطق این کشور به جز مناطق ساحلی و در واقع بورژوازی است.

اما آن چه موجب شد که بحران در تونس تشدید گردد تا جایی که دولت حمادی جبالی را وادار به استعفا نماید، قتل یکی از اعضای اپوزیسیون مترقی به نام شکر بلعید بود. شکر بلعید از رهبران جنبش دمکرات های میهن پرست تونس بود. جنبش دمکرات های میهن پرست، اتحاد چپ کارگران که خود را تروتسکیست می داند، حزب کار تونس که خود را مارکسیست - لنینیست اعلام کرده است، جنبش خلق (ناصریست ها)، دو حزب طرفدار ملی گرایی بعثی و یک تشکل به نام تونس سبز (اکولوژیست) و پنج گروه دیگر روز ۱۶ مهر ۱۳۹۱ جبهه ی خلق را تشکیل دادند، جبهه ای که نام کاملش جبهه ی خلق برای تحقق اهداف انقلاب است. حماد حمادی از رهبران حزب کار که در زمان بن علی زندانی سیاسی بود سخنگوی جبهه خلق است و شکر بلعید نیز یکی از اعضای رهبری آن بود. شکر بلعید که یک حقوقدان ۴۸ ساله بود روز ۱۸ بهمن ۱۳۹۱ هنگامی که از خانه خارج می شد به ضرب گلوله چندین جنایتکار از پای درآمد. شکر بلعید شب قبل از قتل در یک برنامه ی تلویزیونی حضور پیدا کرد تا سیاست های اسلامگرایان النهضه را افشا نماید و در محکومیت آنان سخنانی ایراد کند. همسر و خانواده ی شکر بلعید، النهضه و دولت آن را به همراه باند های شبه نظامی اشان همچون انجمن های رابطان انقلاب مسئول قتل شکر بلعید اعلام کردند.

مسلم است که قتل شکر بلعید فقط برای از میان برداشتن یک فرد نبود. او به عنوان عضوی از یک ائتلاف سیاسی به نام جبهه ی خلق، مبلغ و مروج یک رشته مطالبات بود که اسلامگرایان و دولتشان نمی توانند و نمی خواهند آن ها را برآورند. این در حالی است که این مطالبات خارج از چارچوب مطالبات بورژوا - دمکراتیک



جمهوری اسلامی مسئول مرگ کولبران است

استقرار جمهوری اسلامی از تمام جهات برای مردم ایران چیزی به جز مصیبت اجتماعی، خودکامگی سیاسی و فقر اقتصادی در پی نداشته است و تمام این معضلات هر روز که از عمر و حیات این رژیم می گذرد بیش تر و بیش تر می شود.

جمهوری اسلامی نه فقط نتوانست تضادهای جامعه را حل کند بلکه خود با سیاست های اقتصادی - سیاسی که اتخاذ کرد آن ها را تشدید کرد. در زمینه ی اقتصادی، بحران عمیق تر شد. دلالی و دامن زدن به یک رشته فعالیت های خارج از چارچوب های متعارف از جمله نتایج سیاست های این رژیم است.

رژیم جمهوری اسلامی از سویی مصرف مشروبات الکلی را ممنوع کرد و به برخی از مصرف کنندگان به طرز وحشیانه در خیابان ها و زندان ها شلاق می زند، اما وفور و آسانی تهیه ی انواع و اقسام مشروبات الکلی نشان می دهد که عده ای از دلالت و حاجی بازاری هایی که با عالی ترین مقامات جمهوری اسلامی بند و بست دارند در قاچاق و تجارت آن ها نقش عمده و اساسی دارند.

در خرداد ماه ۱۳۹۱ ستاد به اصطلاح مبارزه با قاچاق کالای جمهوری اسلامی اعلام کرد که در دو سال گذشته رقم نجومی ۲۶ میلیارد دلار کالا به صورت قاچاق وارد ایران شده است. رئیس این ستاد اعلام کرد که به طور میانگین ۸٪ کالاهای قاچاق کشف می شوند که در مقایسه با ۲۶ میلیارد دلار ناچیز است. بدیهی ست که در چنین وضعیتی کسانی که بیش ترین پیوندها را با حکومت دارند در قاچاق بسیاری از کالاها دست دارند. اینان با استفاده از کشتی ها و لنج ها انواع و اقسام اجناس را از کشورهای حاشیه خلیج فارس به ایران وارد می کنند یا با جاده های به رؤسای گمرک و فرماندهان نظامی که در مرزها مستقر هستند با استفاده از راه ها و جاده های موجود و با کامیون های بزرگ به کشور کالاهای قاچاق را وارد می کنند و با فروش آن ها پول های هنگفت به جیب می زنند. حتا گزارشات از ورود و خروج کالاهای قاچاق از طریق برخی فرودگاهها انتشار یافته است. کم تر کالایی ست که به ایران قاچاق نشود یا به صورت قاچاق از ایران خارج نگردد به طوری که در سال جاری افرادی مانند رئیس اتحادیه ملی محصولات کشاورزی و مسئولان سازمان میراث فرهنگی نیز از افزایش

قاچاق گله کردند! در برابر این افراد، کسانی هم هستند که با رنج آورترین روش ها که یکی از آن ها "کولبری" ست و پدیده ای است که در جمهوری اسلامی گسترده تر شده است، بخشی از کالاهایی را که در جامعه تقاضا دارد به ایران وارد می کنند و با فروش آن به طور مستقیم و غیرمستقیم درآمدی برای خود کسب می نمایند. بدیهی ست که کولبران در مناطق مرزی ایران به ویژه در کردستان و سیستان و بلوچستان بیش از دیگر نقاط وجود دارند. آنان با استفاده از گرده ی خود و اغلب از راه های صعب العبور و مالرو و در سرمای زمستان و گرمای تابستان کالاهایی را جابه جا می کنند.

به گزارش رسانه های برون مرزی، روز ۱۸ بهمن ۱۳۹۱ جسد سه کولبر بسیار جوان که بین شانزده تا بیست سال سن داشتند را در مرز شهاب الدین شهرستان بانه پیدا کردند، به جز این سه نفر یک کولبر دیگر به علت تیراندازی مرزبانان جمهوری اسلامی به وحشت افتاده و می گریزد و ناخواسته وارد یک میدان مین می شود. او در اثر انفجار، یک پای خود را از دست می دهد. متأسفانه رویدادهایی از این دست نادر نیستند. بنابه گزارش آژانس خبررسانی گردپا، روز ۷ آذر گذشته دو تن از کولبران در منطقه ی مرزی سردشت بر اثر تیراندازی مأموران رژیم جمهوری اسلامی جان خود را از دست دادند. ده روز بعد کولبری به نام سمکو ریحانی در همان منطقه کشته شد. برپایه ی مرکز آمار آژانس گردپا در پاییز امسال ۳۲ کولبر کُرد در مناطق مرزی کردستان ایران به سبب شلیک مستقیم مأموران نظامی-انتظامی حکومت ایران کشته و یا زخمی شده اند.

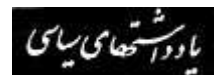
فعالان حقوق بشر در گزارشی که منتشر نموده اند می نویسند که بین اسفند ۱۳۹۰ تا فروردین ۱۳۹۱ دست کم ۷۴ کولبر کشته شده اند و ۷۶ نفر دیگر نیز زخمی گشته اند. هفتاد تن از کشته شدگان مستقیماً هدف تیراندازی مأموران انتظامی رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفتند و چهار نفر دیگر در پی انفجار مین جان باختند. میلیون ها مین در استان های کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه و ایلام وجود دارند که زندگی کولبران و عموم مردم آن منطقه را تهدید می کنند. احمد شهید، گزارشگر سازمان ملل در امور حقوق بشر یک سال پیش در گزارش خود به کشتار کولبران اعتراض کرد. بر اساس گزارش احمد شهید رژیم جمهوری اسلامی ترجیح می دهد به جای مجازات زندان و جریمه ی نقدی برای قاچاق که در قوانینش وجود دارد، کولبران را هدف گلوله قرار دهد. البته جمهوری اسلامی مثل همیشه از پذیرفتن مسئولیت قتل کولبران شانه خالی می کند. یک تارنمای وابسته به رژیم به نام

اروم نیوز مدعی شد که گروه پژاک ۸ تن از کولبران مناطق کردنشین را به علت عدم پرداخت باج به قتل رسانده است، این تارنما حتا وجود مین را در شش میلیون هکتار مناطق مرزی تکذیب می کند! البته چنین دروغ پردازی ها را دیگر کسی باور نمی کند، چرا که گاهی اوقات برخی از افراد وابسته به رژیم یا نزدیک به آن هم مجبور می شوند واقعیات را بیان نمایند. به گزارش تارنمای کلمه، مولانا عبدالحمید، خطیب اهل سنت زاهدان در نماز جمعه ی ۲۹ دی ۱۳۹۱ گفت که در هفته ی گذشته فردی که ظاهراً گازوئیل به همراه داشته مورد تعقیب نیروی انتظامی قرار می گیرد و فرار می کند و مورد هدف قرار می گیرد. او افزود: "ما نیز با قاچاق موافق نیستیم و آن را تشویق نمی کنیم اما با توجه به وجود مشکلات معیشتی، اول باید راه مناسب کسب درآمد جلوی آن ها گذاشته شود." این آخوند سپس تأکید کرد که باید با کسانی که "کالاهای مشروع" قاچاق می کنند با مسامحه برخورد شود. وی سپس گفت: "توصیه دلسوزانه بنده به مأمورین محترم انتظامی این است که احتیاط کنند و توصیه بنده به فرماندهان محترم آن است که به نیروهای تحت فرمان خودشان تأکید کنند که از تیراندازی به چنین افرادی خودداری کنند." البته این آخوند و دیگر مسئولان رژیم خوب می دانند که بیکاری در استان سیستان و بلوچستان بیداد می کند و فقط گازوئیل یا کالاهای به قول آخوندها غیرمشروع مانند مشروبات الکلی نیستند که به صورت قاچاق و کولبری وارد می شوند، آرد و چای یا لوازم خانگی نیز هستند.

مسئله ی کشتار کولبران، پرونده ی جنایات رژیم جمهوری اسلامی را قطورتر نموده است. گزارش ها و شهادت های مردم مرزنشین نشان می دهند که مأموران انتظامی رژیم جمهوری اسلامی آگاهانه و عمدتاً دست به این جنایات می زنند و به همین جهت باید محکوم و مطرود گردند.

کناره گیری نماینده ی خدا در واتیکان

پاپ بندیکت شانزدهم روز ۲۳ بهمن ۱۳۹۱ از منصب خود کناره گیری کرد. او رسماً اعلام نمود که به علت ناتوانی و ضعف جسمانی دیگر نمی تواند این "وظیفه ی مهم" را بر دوش بگیرد. او همچنین گفت که خدا از وی خواسته است که از این پس فقط دعا کند! کناره گیری پاپ بدون این که نام استعفا را بگیرد پدیده ای بسیار نادر است چرا که آخرین بار هفتصد سال پیش چنین اتفاقی افتاد. آن چه امروز را به هفت سده ی پیش



جمهوری اسلامی مسئول مرگ کولبران است

پیوند می دهد، دروغ بافی و ریاکاری ست که در پاپ نیز مانند دیگر نمایندگان خدا همچون علی خامنه ای ذاتی جایگاهی ست که آنان اشغال کرده اند.

این که چرا هفت صد سال پیش پاپی استعفاء داد هنوز روشن نیست، اما برای استعفای نماینده ی کنونی خدا در واتیکان فقط چند روزی کافی بود تا برخی از واقعیات از پرده برون افتند و تزویر دستگاه مذهبی کاتولیک خود نمایی کند و دلایل واقعی کنارگیری پاپ در محراب های تاریک واتیکان گم نگردد.

روزنامه ی ایتالیایی "رپوبلیکا" نوشته است که بندیکت شانزدهم به این دلیل کناره گیری کرده است که دیگر نمی توانسته فشارهای یک لابی همجنسگرا را روی برخی از اسقف ها و کشیشان واتیکان بپذیرد. اگر بخوایم این موضوع را به زبان آخوندهای ایرانی برگردانیم، خواهیم گفت که پاپ اعظم گرفتار برخی "مشکلات اخلاقی" شده است! شاید این موضوع واقعیت داشته باشد، اما بعید است که نماینده ی خدا به همین سادگی ها از "وظایف سنگینش" شانه خالی کند چرا که مسئله ی همجنسگرایی، البته اگر این موضوع مسئله نامیده شود، همیشه دامنگیر روحانیان کاتولیک که حق ازدواج یا ارتباط جنسی آزاد را ندارند، بوده است. اگر همجنسگرایی در بیرون از واتیکان نوعی انتخاب یا روشی برای زندگی خصوصی برخی از زنان و مردان است، در واتیکان و کلیساها گاهی اجباری ست!

اما واقعیت این است که واتیکان رسماً یک کشور است و مانند هر دولتی دارای وزیر و وکیل و مسئولان گوناگون است. مقاله ی روزنامه ی رپوبلیکا که در شماره ی ۳ اسفند ۱۳۹۱ آن منتشر شد همچنین به این نکته اشاره می کند که پاپ بندیکت شانزدهم استعفاء داد چرا که نتوانست نناپج تحقیق فوق مخفی را که خود به سه اسقف بازنشسته سفارش داده بود بپذیرد. پس از افشای

اطلاعاتی که نام VatiLeaks (واتی لیکس) را گرفت، بندیکت شانزدهم از آنان خواست تا گزارشی در این رابطه تهیه کنند. آنان نیز گزارش خود را در سی صد صفحه روز ۲۷ آذر ۱۳۹۱ در اختیار او گذاشتند. این گزارش می گوید که برخی از سران بلندپایه ی واتیکان - یعنی آخوندهای زیر دست پاپ - "تحت تأثیر خارجی" یا به عبارت دیگر شانناژ قرار دارند و با لائیک ها پیوندهایی با مضمون "دنیوی" دارند. پس وامصیبتا! عده ای که باید فقط در راه خدا، عیسا و مریم مقدس سینه بزنند شده اند "دیناپرست"! پس حالا چگونه می توان از این پس به تحمیق ده ها میلیون نفر در سراسر جهان ادامه داد و با وعده ی بهشت و آخرت، آنان را آرام کرد؟ در همان زمان بود که پاپ بندیکت شانزدهم در یک سخنرانی گفت که "چند ماهی بد" در تور کلیسا افتاده اند و به جای خدمت به آن خیانت می کنند.

البته اسقف ها و کشیش ها صف کشیدند و ادعاهای رپوبلیکا را تکذیب می کنند، آنان یا فراموشکارند یا خود را به نسیان می زنند، چرا که ژاندارمری واتیکان، پائولو گابریله، ساقی پاپ را روز ۵ خرداد ۱۳۹۱ به علت منشاء اصلی درز اطلاعات واتیکان به بیرون دستگیر نمود. او که روحانی نیست از سال ۲۰۰۶ تقریباً شب و روز با پاپ بندیکت شانزدهم بود. این رُمی ۴۶ ساله به همراه همسر و دو فرزندش در درون واتیکان زندگی می کرد و حتا تابعیت آن را داشت. واتیکان روز ۲ دی ۱۳۹۱ اعلام کرد که پاپ بندیکت شانزدهم ساقی با مرد نزدیک به خود را که به جرم دزدی اسناد به هجده ماه زندان محکوم شده بود، عفو کرد. البته گابریله را به همراه همسرش از واتیکان بیرون کردند. او پس از خروج از زندان گفت که قصدی به جز "به راه راست هدایت کردن کلیسای کاتولیک" نداشته است! شواهد و قرائن تاکنونی نشان می دهند که در واتیکان نیز که به صورت یک حکومت مذهبی اداره می شود، بحران ها ی درونی حتا نماینده ی خدا را می تواند وادار به استعفاء کند، چرا که اگر چنین نکند امکان دارد که از طرق دیگری همین سرنوشت در انتظارش باشد. علی خامنه ای باید کمی از واهمه به خود لرزیده باشد!

کمک های مالی

کاتادا	
لاکومه	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نفیسه ناصری	۲۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
دمکراسی شورائی ۲	۱۰۰ دلار
میز کتاب مراسم سیاهکل	۲۲۰ دلار
تلویزیون دمکراسی شورائی (شیر محمد درخشنده توماج)	۶۰ دلار
کامیار کریمی	۱۰۰ یورو
زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار
ر. احمد زبیرم	۲۰ دلار
توفان در راه است	۲۵ دلار
ر. فرهاد سلیمانی	۱۵ دلار
ر. کمال بهمینی	۱۵ دلار

سوئیس

علی اکبر صفائی فرهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۳۰ فرانک
امیر پرویز پویان	۳۰ فرانک
حمید اشرف	۵۰ فرانک
سعید سلطانپور	۶۰ فرانک

ایران

احمد شاملو	۱۰۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۱۰۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزن	۱۵۰۰۰ تومان
بوشهر	
یاد یاران (ابراهیم شریفی - حمید صفری نژاد)	۱۰۰ یورو

دانمارک

هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نرمیسا	۲۰۰ کرون

سوئد

احمد	۵۰ یورو
------	---------

هلند

امیر پرویز پویان	۲۵ یورو
مسعود احمد زاده	۲۵ یورو
بیژن جزنی	۲۵ یورو
حمید اشرف	۲۵ یورو
صفائی فرهانی	۲۰۰ یورو
مینا	۱۵۰ یورو
صمد	۵۰ یورو
طاهره خرم	۵۰ یورو
هوداران	۴۰ یورو

آمریکا

سیاهکل	۱۰۰ دلار
تبعیدیان	۱۰۰ دلار
ر. مصطفی گرگین	۱۰۰ دلار
ر. صفائی فرهانی	۱۰۰ یورو
سازمان عشق	۱۰۰ دلار
دمکراسی شورائی	۵۰۰ دلار

رژیم جمهوری اسلامی را باید

با یک اعتصاب عمومی سیاسی

و قیام مسلحانه

بر انداخت



ادامه ی ناگزیر انقلاب تونس

شهرها و خیابان های مختلف کشور تونس بار دیگر پذیرای توده های گسترده ی مردم این کشور هستند که با توجه به خطر تثبیت یک حکومت اسلامی به ادامه ی انقلاب همت گمارده اند. قلب انقلابی که دو سال پیش خود الهام بخش حرکت های دیگری در کشورهای همچون مصر بود، اکنون دوباره به تپش افتاده است.

انقلاب تونس در گام نخست به سرعت دیکتاتوری به نام زین العابدین بن علی را پس از بیست و سه سال ریاست جمهوری به زیر کشید و او را به همراه دیگر اعضای خانواده ی فاسد و از جمله همسرش لیلا طرابلسی مجبور به گریز از این کشور عرب آفریقای شمالی کرد. اما در تونس مانند بسیاری دیگر از کشورهای که زیر سلطه و خفقان مصیبت بار یک دیکتاتوری قرار دارند، عدم تشکل مردم و ضعف نیروهای انقلابی که بتوانند در جهت مطالبات انقلابی مردم تلاش کنند، موجب شد که واپسگراترین و

ضدآزادی ترین بخش طبقه ی سرمایه داری یعنی اسلامگرایان متشکل در حزب النهضه بتوانند با حمایت مالی و تبلیغاتی در سیستم انتخاباتی پارلمانی اکثریت پیدا کنند و نه فقط سدی در برابر اجرای مطالبات آزادی خواهانه و برابری طلبانه ی مردم ایجاد کنند بلکه روز به روز آزادی های فردی مردم و به ویژه زنان را که حتا در رژیم گذشته وجود داشتند، محدود سازند.

اسلامگرایان النهضه فراموش کردند که جرقه ی انقلاب در تونس با خودسوزی فردی به نام محمد بوعزیزی زده شد که برای فرار از بیکاری دست فروشی می کرد و اجناسش را شهرداری توقیف کرده بود.

اسلامگرایان النهضه به گرفتن قدرت در دولت و اکثریت یافتن در مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی اکتفا نکردند. آنان نهادهای خودجوش انقلاب را به تدریج برچیدند تا نتوانند

در صفحه ۱۳

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

آلمان K . A . R

Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک I . S . F

P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس Sepehri

Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند Postbus 23135

1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا K.Z

P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://69.49.251.23/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت) :

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 640 February 2013



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

آغاز پخش برنامه های تلویزیونی دمکراسی شورایی

تلویزیون دمکراسی شورایی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دمکراسی شورایی ادامه ی راه و مسیریست که پیش از این رادیو دمکراسی شورایی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می باشند.

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه ها می باشد.

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس آنجلس

این برنامه ها به مدت یک ساعت از ماهواره هانتبرد و تله استارت پخش می شود.

تکرار برنامه ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازده نیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس آنجلس خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، می توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون اندیشه:

North America: Galaxy 25 Frequency:12090 Horizontal Symbol Rate: 20000 3/4
Europe, Middle East: Hot Bird 8, Frequency: 10723 Symbol Rate:29900 3/4

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی